ولقد کرمنا بنی آ

من تالیف لطیف عالم وفاضل خوش اعتقاد

آزاد حسینی چشتی بلگرامی مرحوم ومغ

سنه ۱۳۱۰

روضة الاولیا

منضمن حالات اولیاء اللہ واقع خلد آباد عرف

من مضافات بلدہ خجستہ بنیاد اورنگ

در مطبع اعجاز صفا خط

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمدک یا من تقدست ذاته عن شوائب الامکان وتجلت صفاته فی اٰنات الاکوان
ونصلی ونسلم علی حبیبک الذی بعثته الی کافة الانس والجان وارسلته هادیا الی سبل الامن والایمان
وعلی اٰله الذین اوضحت بهم لنا مناهج العرفان واصحابه الذین اظهرت بهم علینا
سرائر الایقان اما بعد عرضه میدارد مولف این کلمات گرامی فقیر حقیر غلام علی
آزاد الحسینی نسبا والواسطی اصلا والبلگرامی وطنا که در ایام سیاحت چون قائد ازل بدیار دکن
بدین سرزمین مسافتی از مراحل زندگانی طی گردید و بزیارت آسودگان روضه مقدسه
ٔه مضاجعهم سرمایه سعادت دست داد و احوال و اقوال ایشان در توالیف سلف
بنظر در آمد الهام غیب بخاطر عقیدت ناظر القا کرد که مجمع حالات سنیه و انفاس قدسیه
ی مسمی بروضة الاولیا ترتیب دهیم و حقیقتیکه از روحانیت این محتشمان درگاه کبریا بر ذمه خود
شته بقدر امکان ادا سازیم و از الله استعانت و علیه التکلان مخفی نماند که بفاصله هشت کروه
داورنگ آباد سه کروه از قلعه دولت آباد مزار فائض الانوار شیخ برهان الدین غریب
دهلوی و بزرگان دیگر قدس الله اسرارهم کوهی شامخ واقع شده و طبقات انام در مقام سعادت

انجام ساکن اند و در السنه این معموره بروضه اشتهار دارد و چون سلطان اورنگ زیب
عالمگیر انار الله برهانه درین بقعه بهشت نظیر آسایش گرفت خلف ارجمندش شاه عالم بهادرشاه
گرد قصبه حصاری سنگین متین کشید و شهر را حسنی و رونقی دیگر پدیدار آمد و درین کوه معبد بت‌پرستان هنود
ایلوره نام که در قرون ماضیه بحکم فرمانروایان هنود بدست سنگتراشان هنرمند در طول زمان کنده
بتخانهای عظیم الشان رفیع الارکان بعضی سه آشیانه و بعضی کم کنده اند و در سقفها و دیوارها صور تمثالها
تراشیده کارخانه حیرت جلوه‌گر ساخته اند و محلی ازین بتخانها آبشاری با امتداد صد گز از بالای کوه میریزد
و نهر عظیمی از آسمان بر زمین نزول میکند و طرفه سیرگاهیست تماشا کردنی و در جوار کتل دولت آباد
دره‌ایست معروف به آب پاش و درین نزهت کده مکان مثلث طوری واقع شده ساقینش دو
کوهیست متقارب در طول و ارتفاع و قاعده سدیست از سنگ و گچ در کمال متانت و در آن
و بین الجبلین دو ثلث زمین تخمیناً انبه زاریست در هم بافته و از طاوسان مست در سایه یکدست
آبهای روان و نباتات جوان و ثلث دیگر مقارن سد آبگیریست در غایت دلکشائی و فرح
بلبلهای چمن آبشاریست در نهایت نضارت پیرای و درین محل قابل سنبل سبز کاکل می افشانند
دلی بتکلف مضمون ظل ممدود و ماء مسکوب مشاهده میشود و نزدیک آب پاش دره حوضیست
وسیع و عمیق بنا قتلغ خانی که بمرور ایام بحوض قتلو اشتهار یافته بتحریف عوام و این قتلغ خان
استاد سلطان محمد بن تغلق شاه بود و از جانب سلطان چندی بحکومت دولت آباد پرداخت
و در عدالت و حسن سلوک عدیل و نظیر نداشت الحاصل این کوهستان در جمیع مواسم خصوصاً
بستانیگاه ایام برشگال که کوه و صحرا از وفور سیرابی فیض سبز میشود و تا حکم فردوس بهم میرسانند

و تغار گیهان را تازگی دل و دماغ بهره مند می سازد حاجی محمد جان قدسی گوید **نظم**

در ایام خورداد اردی بهشت | زند دوق آباد دم از بهشت
در و دشتش از سبزه فیروزه فام | حصارش ز سنگ زمرد تمام
نه از سیل دیوار باغش خراب | نه بر نخل شوخش ستم ز آفتاب
ز ترشیح هوا های صحت بگل | طبیبان ز بیکاری انجا خجل
حصارش کند سیر چرخ با ناز | که طاوس سست پر کرده باز
درین ملک مردم خوش آسوده اند | هوا نیست گویی که فرموده اند
گلی غنچه بگذشت فیض سحاب | درین بوستان جز گل آفتاب
بهار و گر ابر ساقی تمام | درین خاک گل را ندانند نام
ز نم گشته بازارها سبز پوش | دکانها گان زبرجد فروش
ز دلها صبا رفته گرد ملال | هوای بهشتست با برشکال
ندید کسی غنچه درین مرغزار | تقلب الاسد ابتدای بهار
جوانند پیران این سرزمین | نه سرما نه گرما بهشت این
دل غنچه اش نشکند از صبا | باین تندرستی که دیده هوا
مرین قلعه را بود پا در میان | که رفتا ز زمین سبز آسمان
نیابند برگی درین بوستان | که گرد زر پایش تمام خزان
گر از گریه خالی کند ابر دل | عجب گر دود پای موی بگل
بها آرای زینت هر چمن | برد مایه از برشکال دکن
هوایش بخوبی از انست فرد | که هرگز کسی را تصرف نکرد
زمین سبز و سر پرده بند سحاب | عزیزست چون ماه نور آفتاب
زمین دکن سبز بار و فرود | ز فیروزه رنگی سپهر کبود

شیخ برهان الدین محمد بن ناصر الملقب بالغریب الهانسوی قدس سره از اکمل خلفا و سباق مردان سلطان المشایخ نظام الدین محمد بن احمد البخاری البداونی الدهلوی و صاحب ولایت دکن است و گویند نسبت خواهرزادگی با شیخ جمال الدین هانسوی داشت حضور بود و در سماع غلو تمام در رقص طرزی علیحده داشت و از بس لطافت طبع و صفائی محاوره و حالت ذوق و شوق خویش طبعان عصر مثل امیر خسرو و امیر حسن اسیر محبت او بودند و اکثر اوقات با او مجالست و موانست داشتند و شیخ نصیر الدین محمود در اوائل قدوم خود دهلی در خانه شیخ اقامت داشت و احیاناً امامت او میکرد و شیخ رکن الدین

بن عماد کاشانی ملفوظات شیخ برهان الدین جمع کرده مسمی نفائس الانفاس بطریقهٔ فوائد الفواد امیر حسن
دهلوی ابتدای مجالس آن کتاب از رمضان سنه ۷۳۲ اثنین وثلثین وسبعمائه است تا وقت رحلت شیخ برادرش
شیخ حماد بن عماد المتوفی فی سنه ۷۶۱ احدی وستین وسبعمائه نیز ملفوظات شیخ جمع کرده مسمی باحسن الاقوال و
برادر دیگرش مجد الدین بن عماد دو رساله در خوارق شیخ نوشته یکی غریب الکرامات و دیگر بقیة الغرائب
هر چهار بنظر فقیر رسیده و این هر سه برادر با جمیع اهل بیت خود مرید و معتقد شیخ اند و عمر خود در جمع اقوال
و احوال شیخ صرف کرده اند و غیر از رسائل مذکوره توالیف دیگر نیز درین باب دارند شکر الله سعیهم شیخ
برهان الدین از عهد صبا توفیق ریاضت و مجاهده یافت فرمود شش هفت ساله بچه من بودم که
در خلوت بر ذکر کلمه طیب مواظبت داشتم و در سیزده سالگی بر زبان راندم که متاهل نشوم و در طاعت
و خدمت حق گذرانم اگر شبی محتلم میشدم و آن روز نیت صوم میکردم بعد چندی والده ام در فکر تزویج شد
در ظاهر اعراض نکردم اما قلت طعام بجائی رسانیدم که غذای من به هفت لقمه رسید کار ضعف بجائی
کشید که اگر میخواستم بسوی آسمان ببینم بحیله بسیار بتوانستم دید چون مادر من آنحال معائنه کرد معاف داشت
آنجناب در اوائل حال بتحصیل علمی پرداخت و فقه نافع حفظ کرد و از بدایت حال تا نهایت بتجرید و تفرید
گذرانید و مدت العمر هیچ چیز در ملک نداشت و بست و پنج سال نماز بامداد بوضوی نماز خفتن ادا کرد و
سی سال صوم داؤدی گرفت فرمود پیش از آنکه من با خواجه خود بیعت کنم در عالم رویا مشاهده کردم
گویا من در خندقی افتاده ام هیچ چه بیرون نمیتوانم آمد خدمت شیخ مرا دست داد و از خندق برون
آورد و بعد از آن که در سلک چاکران شیخ داخل شدم این مبشره بالعرض رسانیدم فرمود ما ترا همان روز
دست داده بودیم فرمود وقتی بخدمت خواجه عرض کردم از آن نظرها که شیخ الاسلام فرید الدین بشما

کرده ست نظر بجانب من کنید فرمود نظرها باد وقتی دیگر عرض کردم که امیدوار بیشتام فرمود امیدوار
باش و هم ازو منقول ست که گفت وقتی پیش خواجه ذکر بزرگی بایزید افتاد فرمود ما هم بایزیدی داریم
یاری پرسید او کجاست فرمود در جماعت خانه اقبال خادم بتعجیل در جماعت خانه در آمد در آن وقت در جماعتخانه
جز دعاگو هیچ کس نبود اقبال با دعاگو گفت که امروز حضرت شیخ در باب شما چنین فرمود وجه بلقب او بغریب
آنست که در ابتدای حال از هانسی بدهلی آمده غریبانه بسر میبرد صاحب کتاب جنة المحبة از شیخ زین الدین داود
شیرازی قدس سره نقل میکنند که فرمود در آن ایام که شیخ برهان الدین قدس سره از هانسی بدهلی تشریف
آورد در آنجا مسجدیست نزدیک پل چندگاه آنجا فرود آمد و مشغول شد حق تعالی برکت قدم او
آن مکان را روشن گردانید و بیشتر خلق رجوع آوردند روزی اقبال خادم بخدمت سلطان المشایخ
قدس سره عرض کرد مولانا برهان الدین غریب آمده ست سلطان المشایخ فرمود همه خلق آشنای
او شد هنوز غریب شیخ برهان الدین در اعتقاد پیر از جمیع یاران اعلی و ممتاز بود تا لب گور پشت بجانب
غیاث پور که مسکن و مرقد سلطان المشایخ ست نکرد و لعاب دهن بجانب نینداخت و بسبب سعایت
علی زنبیلی و ملک نصرت سلطان المشایخ را با او چند روز رنجش آبی هم رسیده بود آخر بالتماس امیر خسرو
صفا یافت و آنجناب در آخر عمر بدیوگیر رفت و قبول تمام یافت و خلق بسیار در حلقه ارادت در آمد
صاحب نفحة الغرایب در احوال برادر خود شیخ حماد مینویسد که موازنه هزار نفر ببرکت صحبت
برادرم بارادت این خاندان مخصوص شد ازین قیاس توان کرد سید محمد کرمانی صاحب سیر الاولیا که ثقه
عالیجناب مرید سلطان المشایخ و کتابش دستور جمهور ست قصه خلافت شیخ برهان الدین غریب
چنین نقل میکنند که در مرض آخر چون یاران اعلی را اجازت خلافت شد سید خاموش عم کاتب الحروف

و خواجه مبشر که از خدمتگاران قدیم سلطان المشایخ بود و بجای فرزندان پرورش یافت بخدمت
سید حسین گفتند که بخدمت مولانا برهان الدین از مریدان سابق است و در اعتقاد میان یاران اعلی
ممتاز چرا شاید که ذکر خلافت او بخدمت سلطان المشایخ بکنیم و ایشان با اقبال خادم اتفاق کردند
اقبال بوقت فرصت مولانا را پیش برد و سید خاموش نیز دران محل برابر حاضر بود و سلطان المشایخ
دران حال برکت غلطیده لحاف بالا کشیده بود اما روی مبارک از لحاف بیرون بود اقبال عرض کرد
که مولانا برهان الدین غریب بنده قدیم مخدوم را پابوس میکند و امیدوار مرحمت میباشد سلطان
المشایخ چشم مبارک باز کرد و بجانب مولانا و اقبال دیدن گرفت مولانا درین محل زمین بوس کرد
اقبال در نظر سلطان المشایخ بقچه جامهای خاص باز کرد و پیراهن و کلاه که بصحبت سلطان المشایخ
یافته بود گرفته بدست مبارک سلطان المشایخ برآن کلاه و پیراهن نهاد و مولانا را پوشانید و گفت
شما هم خلیفه اید درین معرض سلطان المشایخ ساکت بود و سکوت دلیل رضاست و بعد نقل
سلطان المشایخ مولانا برهان الدین چند سال در قید حیات بود و دست بیعت بخلق خدا میداد
چون در دیوگیر رفت برحمت حق پیوست انتهی کلام سیر الاولیا و برخی از مورخان متاخرین نوشته اند
که سلطان المشایخ شیخ برهان الدین غریب را با هفت صد مرید که بعضی آنها پالکی نشین بودند بارشاد
خلایق دکن فرستاد و بعضی دیگر نوشته اند که سلطان المشایخ اول شاه منتجب الدین را با هفت صد مرید
بارشاد خلایق دکن فرستاد چون منتجب الدین در دولت آباد انتقال کرد همان روز سلطان المشایخ
از روی کشف دریافت و از شیخ برهان الدین پرسید که برادر شما منتجب الدین چند ساله بود شیخ برهان الدین
از هنگام دریافت که برادر برحمت حق پیوست و بمنزل خود رفته ماتم گرفت روز دیگر سلطان المشایخ

باتمام رسید تشریف آورد پیش از فوت خود باندک مدت شیخ برهان الدین را خرقه خلافت دکن مرحمت
فرموده بدان دیار رخصت ساخت بر ضمیر منیر ارباب خبرت هویداست که قصه خلافت شیخ برهان الدین
غریب بطریقیکه متاخرین نقل کرده اند متناقض روایت سیر الاولیاست بچندین وجه و وجوه تناقض بادنی
تامل منکشف میشود و همانا شیخ برهان الدین غریب در هنگامه تخریب دهلی و تعمیر دولت آباد از رحلت
سلطان المشایخ عنقریب بوده او بدیار دکن تشریف آورده بمصداق حدیث شریف بدء
الاسلام غریبا وسیعود غریبا از مسکن مالوف و آستانه پیر هجرت اختیار کرده لاشک درین حالت
جمعی کثیر مریدان و معتقدان سلطان المشایخ از سکنه دهلی بدولت آباد تشریف آوردند و آمدن امیر حسن
دهلوی و بیبی یوسف پدر حضرت سید محمد گیسو دراز و خواجه حسین و خواجه عمر و شیخ زین الدین قدس الله
اسرارهم درین محشر عام خود مصرح نوشته اند و چون شیخ برهان الدین غریب با برادران طریقت
بهیئت مجموعی وارد دولت آباد گشت و شعشعه ولایت او درین آفاق طلوعی دیگر کرده عالمی را بافاضه
انوار معنوی بهره مند ساخت مردم این را بعبارت مختلفه نقل میکنند والله اعلم اما نقلان اخبار کیفیت
تخریب دهلی چنین گزارش نموده اند که سلطان محمد تغلق شاه فرمان روای دهلی که از جمله عجایب مخلوقات
بوده کارهای عجیب آن پادشاه ارباب تواریخ مفصل بقلم آورده اند خیال کرد که بیرونی اقبال ممالک بسایه و قبضه تصرف
من درآمده است دارالملک مکانی را مقرر باید کرد که نسبت او باطراف ممالکت همه نسبت مرکز باشد با دایره تا رسیدن
اخبار خیر و شر و صلاح و فساد از جهات ممالک محروسه بدارالملک علی السویه باشد و اگر در طرفی حادثه رو دهد با مر
ضروری پیش آید در تدبیر و تدارک علاج توان پرداخت پس دانایان درگاه که از طول و عرض اقالیم هند خبر داشتند شهر اوجین را
جهت تختگاه اختیار کردند و گفتند چون باعتبار طول و عرض در وسط هند واقع شده بر جهات صاحب هند همین

دار الملک خود ساخته بود و بعضی از مردم حضور میل سلطان فهمیده گفتند دیوگیر وسط هند است
سلطان همینی را از خدا خواسته از همسایگی دشمنان قوی مثل سلاطین ایران و توران و دیگر امور
غافل مطلق شده حکم فرمود که دهلی را که رشک فردوس برین بود خراب کرده خلق آنجا صغیر و کبیر ذکور
و اناث با کوچ برانند و به دیوگیر آورده متوطن سازند و خرچ راه و قیمت خانه از خزانه سرکار دهند و در هر
منزل سرای ساخته دو طرف راه درختان سایه دار نشانند تا مترددین آسوده آمد و شد نمایند و شهر
دیوگیر را دولت آباد نام کرده عمارات عالیه طرح افگند و گرد قلعه دیوگیر خندق کند و بالای کتل دولت
دولت آباد باغات و حوضها ساخت و بجمیع امرا فرمان فرستاد که زن و فرزند خود گماشته به دولت آباد
فرستاده خانها سازند و بعد از انکه سکنه دهلی در دولت آباد ساکن گشتند از دولت آباد برآمده بعضی
قلاع دکن را تسخیر کرده مظفر و منصور به دولت آباد آمده روزگار بکام میگذرانید درین ضمن خبر رسید که
ملک بهرام حاکم ملتان بغی ورزید سلطان محمد لشکر بملتان کشید بهرام را بقتل رسانید و به دهلی معاودت
فرمود چون مردم اطراف که در دولت آباد ساکن شده بودند پراگنده گشتند سلطان مدت دو سال
در آنجا مانده همت بر تعمیر دولت آباد گماشت و مادر خود مخدومه جهان را با سایر حرمهای امرا و سپاهی
روانه دولت آباد گردانید و تنفسی در دهلی نگذاشت چنانچه بجز آواز شغال و روباه و وحوش صحرای
ازان بلده صدای بر نمی آمد و در سنه اثنین و اربعین و سبعمائه بدکن معاودت نمود و بعد چندی مریض گشت
و همچنان مریض و سیالکی گشته عازم مراجعت دهلی گردید و حکومت دولت آباد بقتلغ خان استاد خود تفویض
فرمود و فرمان داد که از مردم دهلی هر کس که در دولت آباد ساکن است اگر خواهد بماند و اگر نخواهد
بیاید اکثر همراهی سلطان از دولت آباد قصد دهلی کردند چون سلطان به دهلی رسید قحط غله علاوه ویرانی

یافت بمرتبه که یکسیر غله بهفت ده درم یافت نمیشد سلطان بعد خرابی بصره تا آبادانی دهلی توجه نمود آمدیم
بر اصل مطلب وقتی مسافری نزد شیخ برهان الدین آمد و گفت بر شما برای دو چیز آمده‌ام یکی دین دوم دنیا
فرمود آن یکی میتواند که ترا دین دو چیز رساند فرمود در خانه که سگ باشد یا صورتی فرشته گذر نکند نفس تو
سگ هست و هر کرا غیر خدا تعالی دوست میدارد صورت دیو در چنین دل محبت خدا چگونه در آید فرمود اگر
کسی آنمقدار که مگس از پیش آینه میگذرد بر دل حب دنیا ولی بگذرد و پسند باشد فرمود اَلْفَقِیْرُ لَا یَسْأَلُ مِنَ اللهِ
اِسْتِغْنَاءً وَمِنَ النَّاسِ اِسْتِغْنَاءً فرمود چیزی که از پیش درویشان برگیرند مِنَ الْمَهْدِ اِلَی اللَّحْدِ باشد
یعنی بر کال او دایم باشد یا وقت مردن فرمود دنیا بسایه آدمی میماند چون آدمی بطرف سایه میرود سایه
پیش شده میرود چون پشت میدهد دنبال شده بیاید هر که دنیا را پشت میدهد او روبان کس
میدهد فرمود امیر حسن سنجری دهلوی لطیفه گفته هست که گوسفند چون آب خورد پای خود تر از آب نکند می نشیند
و آب میخورد چون میمیرد پوست او را از سر تا پا تمامی پر آب کنند من هم مناسب این گفته‌ام آدمی را آن
زمان که زنده هست میخواهد که گردی بجامه او ننشیند چون بمیرد تمامی در خاکش کنند فرمود از شرق
تا غرب عالم در نظر درویش چنان ظاهر است که بر کف دست بیضه مرغ فرمود از زبان گنجشکی شنیدم که گفت می
فرد یک لحظه عنایات توای بنده نواز ٭ بهتر ز هزار سال تسبیح و نماز ٭ فرمود که اگر پیر معلوم نباشد
که عاقبت بکار مرید چیست او را دست دادن حرام باشد فرمود تا آن زمان که مرید پیش پیر نشسته است
او را هیچ مشغولی بالاتر از مشاهده پیر نیست فرمود درویش را امانت کسی قبول نباید کرد و ضمان کسی نباشد
و گواهی خود در قباله نباید نوشت فرمود چون مسافری بمقیم رسد او را باید که دو آب گرم پیش مسافر آرد
یکی آب گرم بجهت دست و روشستن دوم شوربای گرم فرمود نیکو اندکی که او را بسیار آن خرج شود فرمود

درویشی آنست که هرچه در دست داری بدهی و هرچه در سر داری بنهی فرمود قبول یکی قبول شیخ باد دیگر

ز همه فرمود هر که یافت از دلها یافت و هر که افتاد از دلها افتاد فرمود دل بطریق ظرفیست تا آنرا

که ظرف خالیست از هوا پر است چون ظرف بچیزی پر شود از هوا خالی گردد همچنین دل از هوا و هوای پر است

چون محبت در آید از هوا خالی گردد و به محبت حق پر گردد فرمود ذره آتش محبت خرمنهای معاصی را بسوزد

فرمود درویش را باید که صبر نماید اگر نتواند تصبر کند فرمود مردان خدا از سر جان میخیزند چه مرد باشد که از

سر نانی نتواند برخاست فرمود اَلسَّمَاعُ دَمْعَةٌ وَفِكْرَةٌ وَالْبَاقِي فِتْنَةٌ فرمود یادی داشتم شمس الدین نام

برادرزاده امیر حسن سنجری مرد سخت مشغول و مستغرق بود این بیت میخواند فرمود شعر ندارم سری

گفتگوی کسی ؛ مرا گفتگوهاست با خود بسی ؛ همین شمس الدین گفتی حرم مرد باغ و بستان مرد است

یعنی هرگاه مرد از مشغولیها ملول شود زمانی با حرم خود نشیند که چون حضرت رسالت پناه صلی الله

علیه وآله وسلم ملول شدی با ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها نشستی و فرمودی کلمینی یا حمیرا فرمود

درخت خود در آفتاب می ایستد و دیگرانرا سایه میکند و هیزم خود را میسوزد تا دیگر آنرا راحت

رساند وقتی ایام برشگال بود در صحن خانقاه و دیوارها سبزه بر آمده بود فرمود سجده این است

که این گیاه سبز میکند دائما در سجده است تا آنکه همچنان خشک شود و می دمد و هر کسی را همین است

که از آن میخورد و نباتات از آن جا که در زمین نشست آب میخورد و قوت نشو نما می یابد پس رو در

و همان جانب است که همیشه در زمین فرو میباشد اکنون اگر نماز و سجده کنند باری همچنین باید چه نماز

و سجده است که ما میکنیم وقتی مولانا شمس الدین فضل الله عرض کرد که این بیچاره میخواهد که ترک اوراد و نوافل

گیرد و شیخ فرمود چه اگر گفت من قرآن تلاوت میکردم باین آیه رسیدم مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا بحکم این آیه عمل نیک

بنده میکند برای نفس خود میکند و من برای نفس کننده خود عمل نخواهم کرد شیخ تبسم کرد و فرمود فرمان
اینچنین هست باید کرد بعده فرمود حضرت عزت در کلام مجید پیغمبر را میفرماید وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ این امر
لا عمل است حضرت عزت بکمال کرم خود پیغمبر را میفرماید برای پروردگار خویش صبر کن بعده فرمود هر چه دست
و زبان تعلق دارد عملست و هر چه بدل تعلق دارد عمل نیست این اشتغال باللّٰه است در وی
هیچ جارحه تعلق ندارد و لهذا گفته است که اَلصَّوْمُ لِیْ وَاَنَا اَجْزِیْ بِهٖ و در حدیث آمده است
مَنْ اَخْلَصَ لِلّٰهِ اَرْبَعِیْنَ صَبَاحًا اَظْهَرَ لَهٗ یَنَابِیْعَ الْحِکَمِ فِی الْقَلْبِ اخلاص بدل تعلق دارد
و اخلاص بدل گفت بگفت من صلیت لله اگر کسی گوید قُلْ اِنَّ صَلَاتِیْ وَنُسُکِیْ وَمَحْیَایَ وَمَمَاتِیْ لِلّٰهِ
فرموده است جوابش اینست لَا صَلٰوةَ اِلَّا بِحُضُوْرِ الْقَلْبِ مولانا وجیه الدین کلاهی گفت شنیدیم که
اگر تو یار بی عیب جوئی بی یار مانی و نیز مولانا یوسف گفتی هر چند قلع عیوب نفس میکنیم عیوب دیگر
سر بر میزند بعده فرمود این کمال مرد است که چون مرد بکمال رسد او را بنقصان خود نظر افتد
فرمود وقتی درویشی از کوی میگذشت چنگ مینواختند درویش بایستاد و گفت ای چنگ اگر تو بدانی
که چه میگوئی تار تار تو بگسلد در حال همه تارهای چنگ بگسست او را پرسیدند که از چنگ چه آواز برمی آید
گفت از یکبار او یا رحمن و از بار دیگر یا رحیم از اینجا فرمود بعضی مردمان قرآن میخوانند و خبردار
که چه میخوانند رُبَّ تَالٍ لِلْقُرْاٰنِ وَالْقُرْاٰنُ یَلْعَنُهٗ وقتی کاکا سعد بخت خادم شیخ مغز بادام
و نبات پیش آورد اندکی تناول بکرد و فرمود من ازین هیچ لذت نمی یابم کاکا بطریق طیبت
که با شیخ داشت گفت وقتی بود که نان جو دلوبیا آرزو میکردید اکنون مغز بادام و نبات خوش
نمی آید فرمود من دریغ نمیگویم آن لذت و حلاوت که از نان جو دلوبیا می یافتیم امروز در بن مغز بادام

و نبات نمی یابم صاحب بقیة الغرائب از برادر خود شیخ حماد می آرد که روزی بخدمت شیخ خادم حاضر بودم
کیفیت رسیدن سلطان محمد تغلقشاه که قصد دکن کرده بود پرسیدیم گفتند که در وهار رسیده چون رسم
آنجناب بود که از ملاقات اهل دنیا تنگ می آمد و در آن ایام صاحب فراش بود بر زبان مبارک راند
از خدا تعالی خواسته ام که با او ملاقات نشود چون سلطان در دولت آباد رسید خواست بملاقات شیخ بیاید
روز جمعه سلطان در مسجد جامع قطبی نماز جمعه ادا کرد بوقت سواری گفت سمت خانه شیخ روید ملک
مبارک پسر امیر خسرو تعجیل کرده بخدمت شیخ آمد و گفت سلطان بجهت ملاقات می آید تا آن زمان سلطان
با کوکبه سلطنت نزدیک محله شیخ رسیده بود چنانچه صدای دوار و هوار دیگر بخانه شیخ میرسید شیخ فرمود
فاتحه خوانیم تا نیاید همان وقت حق تعالی در دل سلطان چیزی انداخت که عنان گردانید و طرف
دیگر رفت چون مهمی که داشت کفایت رسید سلطان محمد سه هزار تنکه با ملک نایب بارکیه تا بنا
فیروزشاه بخدمت شیخ فرستاد شیخ کاکا سعد بخت را فرمود که آنچه موجود دارد بیار بیست تنکه موجود
بود فرمود این را ضم کرده بمردم تقسیم کن هنوز ملک نایب نشسته بود که تمام سیم را قسمت کردند چنانچه
داعی مولف اسهم در به قسمت رسید شیخ بجهت سلطان مصلی و خرقه فرستاد و ملک نایب را فرمود این
ابیات بشنو نظم مرد آن در دو گشته باشد زن آن بود که رشته باشد ؛ شربت که برای خود
پیش آرند ؛ هم گرد تو به پیش آرند ؛ وقتی زنی را صداع سخت عارض شد پیش شیخ آمد و
گفته فرستاد که این سر را بشکند یا به کند شیخ تبسم کرد و فرمود تا سر او نمی شکند دردش نمیرود بی
آن زن زیر ناودان نشسته بود ناگهی از بر ناودان افتاد و سر او شکست و خون بسیار آمد و صداع
زایل شد صاحب غرائب الکرامات کو مید در اینکه غلق شهر بگی طرف حضرت دهلی روان میشد خادم

وافر السعادت کاکا سعد بخیب بی اذن شیخ اسباب سفر مهیا ساخت و بموقف عرض رسانید و بجهت
روان شدن دهلی الحاح بسیار کرد شیخ بمقامی که مرقد مطهر ست اشاره کرد و فرمود ازینجا رفتنی
نیستم و شیخ در پایان ایام زندگی تا سه سال صاحب فراش بود و گاه گاه مینالید روزی یاری فرمودند
که نالیدن من از زحمت است اگر یکساعت از ذکر حق باز میمانم می نالم و نیز در آخر ایام عمر روزی
یاران را طلبیده وصیت نمود و تسبیح سلطان المشائخ را طلبیده پیش نهاد و دستار در گردن مبارک
خود انداخت و گفتن گرفت مسلمانم و امت رسولم و مرید شیخم اگر نیکو نبوده ام و نیکو رسته ام انصاف
خود را هم خود میدهم و روی مبارک بر زمین آورده با تسبیح تجدید بیعت میکرد و میگریست و تاریخ
وفاتش گفته اند نظم اربعا بود و یازده ز صفر ٭ هفتصد و سی و هشت بود ز سال ٭ که ندا آمد
از سرادق قدس ٭ بسوی شیخ ما تعال تعال ٭ مرقد منورش در وسط حصار روضه منوره واقع
شده محرر اوراق در سنه احدی و خمسین و مایه و الف بزیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفاً و کرامةً
فائز شد و در حین مراجعت ازین سفر برکت اثر در عشره آخر ذی القعده سنه اثنین و خمسین
و مایه و الف وارد روضه مقدسه گردیده بزیارت خفتگان این مکان بهشت نشان گلهای
فیض بدامن دل برچید و این اول مرتبه است و بعد ازین در مدت اقامت این دیار که بیشتر
اوقات در محروسه اورنگ آباد بسر رفت بکرات تا محصول تحصیل این سعادت دست داد شیخ
منتجب الدین زرزری زربخش قدس سره برادر شیخ برهان الدین غریب و از
مشاهیر اولیای دکن است ذکر او در ملحق شیخ برهان الدین غریب قلیل تقریباً واقع شده
در سیر الاولیاء و نفحات آن نظر در نیامد اما متاخرین برخی از احوال گزارش نموده اند و العهدة

علیهم قول اشهر آنست که او برادر خرد شیخ برهان الدین غریب و مرید سلطان المشایخ است
اما صاحب معارج الولایت نوشته که او برادر کلان شیخ برهان الدین و مرید شیخ فرید گنجشکر است
و این ابیات نظم خود در مدح آنجناب درج کرده نظم منتجب شیخ زرزری زربخش را گو شفیق کلان بود و لیشمارد

از مریدان خواجه گنجشکر | کرد اول به بوگیر قرار
شد از آن نام زرزری زربخش | مینمودش براه خیر نثار
خواجه برهان سعی کن آید | زنده زو گشت سنت و آثار

خلعت زر ز غیب می آید | در صباح و رواح لیل و نهار
رخت این رنگهای چون زر بست | سحر امید سوی دار قرار
شد خموش از ثنای عبدی | کی تواند کرد وصف و تکرار

و نیز صاحب معارج الولایت مینویسد که چون مجاهده و ریاضت بکمال رساند و مرتبه محبوبی و وصول یافت او را خلعت زرین بوقت صبح و شام از عالم غیب فرود آمدی آنرا بمصارف فقرا صرف کردی و خود استعمال نمودی ازینجهت باین اسم مشهور گشت و در تاریخ فرشته میگوید که بعد فراغت نماز تهجد درج زرین از غیب آمدی و شاه آنرا علی الصباح فروخته صرف درویشان نمودی از آن سبب مشهور بزربخش گشت انتهی موسی خان جرأت گوید آنجوانمرد که در راه خدا زر بحاجتمندان رساند زربخش است شیخ حماد کاشانی در احسن الاقوال می آرد که شیخ برهان الدین غریب فرمود وقتی مولانا منتجب الدین طعام پیش دعاگو آورد گفتم مرا امروز صوم است گفت افطار باید کرد صوم هنوز اگرفت قبول نکردم بعد از روز رنجید منت شیخ الاسلام نظام الدین رفتم شیخ فرمود پیش فلان طعام بیار در نظر شیخ افطار کردم چون از آنجا بازگشتم خواستم که نماز دیگر را بجماعت گزاریم او گفت من گزارده ام بضرورت نماز دیگر بی جماعت گزارده شد و از شومی آنکه فرمان مولانا منتجب الدین رد کردم هم صوم از دست رفت و هم جماعت و شیخ رکن الدین کاشانی در نفایس الانفاس نقل میکند

که شیخ برهان الدین فرمود برادر مولانا منتجب الدین یاری داشت او را سیدی گفتندی مردی تفته مزاج
بود آن زمان که در راه رفتی هر که پیش آمدی از غضب شکری و دشنام دادی و سید هیچکس را سلام نکردی اما
اگر دیوانه ژنده پوشی گرد آلودی را دیدی در پای افتادی و او را تعظیم و تسلیم کردی فرمود این طایفه را
تعظیم کردن کاریست عظیم انتهی شیخ منتجب الدین هفتم شهر ربیع الاول سنه ۷۰۹ تسع و سبعمایه بجوار حق
قدس الله گرفت مرقد پاکش بیرون حصار روضه مقدسه در ایام عرس او مردم زیارت از
دور دست قصد میکنند و مجمع عظیم الشانی دست میدهد و اجتماعی که در عرس او میشود در اعراس
مشایخ دیگر ازین بقعه کمتر دست میدهد رحمة الله تعالی نجم الدین امیر حسن بن علای
سنجری الدهلوی قدس سره سنجر بفتح سین مهمله و کسر آن و سکون جیم و زای معجمه منسوب بسنجر
معرب سنگر و سنجستان عبارت از سیستان هند آمده مسقط الراس امیر حسن هندست
و او از خواص مریدان سلطان المشایخ است متخلق باخلاق صوفیه صافیه و متحلی بصفات
رضیه و شمائل سنیه سلطان المشایخ را بحال امیر حسن نظری و عنایتی خاص بود و در فضلای
عصر عزتی و مکانتی دیگر داشت ابتدای توبه او چنین نوشته اند که روزی سلطان المشایخ را
گذر بر سر منزلی که امیر حسن در آنجا با جمعی انجمن نشاط چیده بود افتاد و چون چشم امیر حسن بر جمال
سلطان المشایخ افتاد این دو بیت برخواند نظم سالها باشد که ما هم صحبتیم ؛ اینکه صحبت را
اثر باشد کجاست   زهدها از دل ما کم نکرد   فسق ما محکم تر از زهد شماست   سلطان المشایخ
فرمود صحبت با حسن نیت اثرها دارد چون وقت انابت رسیده بود توبه کرد و بخدمت
سلطان المشایخ پیوست و بدینجا که رسید و از جمله باقیات صالحات او این است که فواید الفواد

در ملفوظات سلطان المشائخ جمع کرده و از بس متانت عبارات و لطافت اشارات
مقبول طبائع خاص و عام افتاد امیر خسرو گفتی کاش تمام تصنیفات من از حسن بودی
و این سعادت نابدی نصیب من شدی سخنان او شور آفاق و نمکریز جراحت عشاق است
سلطان المشائخ را هرگاه ذوق سماع شدی قوالان را میفرمود که شعر امیر حسن بخوانند اهل هند
او را سعدی هندوستان گویند سلاطین و شاهزادگان آرزومند صحبت او بودند اکثر
قصائد امیر حسن در مدح سلطان غیاث الدین بلبن است عارف جامی قدس سره السامی
فرموده او را در غزل طریقی خاص است اکثر قافیه‌های تنگ در ردیفهای غریب بخوش آیند
اختیار کرده لاجرم شعر او را حالتی حاصل آمده است اگرچه در بادی نظر آسان بنماید اما
در گفتن دشوار است و لهذا اشعار او را سهل ممتنع گفته اند ملک الشعرا شیخ فیضی میگفت
امیر حسن آنی دارد که عاشق آن توان شد گو امیر خسرو در توسن مان باش در لطافت
اشرفی مسطور است که وقتی خواجه را بیماری عارض شد و اشتهای سست داد جماعه از فضلا
مثل امیر خسرو و منصور بدیدن او رفتند و گفتند که ما را می‌شناسید کیانیم و آخر گفتند ما
کیانیم امیر حسن چشم وا کرده گفت بنده سخن او لیم همه فضلا پسندیدند که در چنین وقت ظرافت
از دست نداد و امیر را در آخر عمر در حادثه تخریب دهلی رفتن بسفر دولت آباد کشید و در همین
جا بقیه زندگانی بآخر رسانید خوابگاهش بیرون حصار روضه مقدسه تاریخ وفات او بیست
نهم ماه صفر است درین روز و ایضا در هر پنجشنبه از ماه رجب المرجب هجوم خلائق و حاجت
خواهان بسیار بر مرقد مطهر او میشود و مردم دکن او را حسن شیر گویند و بین الجمهور چنان مشهور است

که هر شب شیری بزیارت او می آمد و ظاهر اینست که حسن شیر تصحیف حسن شاعر ست والله اعلم
شیخ عبد الصمد بن افضل محمد خواهرزادهٔ شیخ فیضی و شیخ ابو الفضل در اخبار الاصفیا می نویسد که در نهصد
و سی و هفت عرصهٔ زندگانی او پایمال رخش فنا شد مخدوم الاولیا تاریخ رحلت ست انتهی اما درین
تاریخ ارسال که ذکر کرده بیک عدد زائدست و من انفاسه القدسیه نظم ای ماه خوبان یکشبی
با خویش مهمان کن مرا ؛ وز آفتاب روی خود چون صبح خندان کن مرا ؛ دارم دلی آتشکده
آخر خلیل من توئی ؛ بر من فروزان کردم آتش گلستان کن مرا ؛ در کنج فرقت سالها با دود و افغان
نالیده ام ؛ بر تخت وصلت ای پری یک شب سلیمان کن مرا ؛ از زهد خشک خویشتن هستم بجان ای گل قدم
زان می که چشمت مست شد امروز غلطان کن مرا ؛ گه ناز گاه عربده چندین چه آزارم همی کشتی
لب بر لب من بنده جان کندن آسان کن مرا ؛ مسکین حسن میگوید ای وقت عشاق تو خوش
گر من زایشان نیستم در کار ایشان کن مرا ؛ سید یوسف بن علی بن محمد الحسینی
الدهلوی الدولت آبادی المشهور به سید جا و درین زمان مشهور به راجو قتال والد بزرگوار حضرت سید محمد
گیسو دراز ست قدس الله اسرارهم در جوامع الکلم از حضرت سید محمد آورده که فرمودند روزی والدم در مسجد
گوشه گرفته نماز اشراق میخواند متعلمی نیز نوشته که خود را از متعلمان شمرد در سماع شیخی میکرد والدم
بعد فراغ نماز گفت مولانا بشنو من در نماز بودم هرچه شما گفتید معلوم کردم اگر نگوئید بازگردانم
اما چون در سماع باشم خبر چیز نگاه مطلوب نیست هیچ در خاطر نمی آید و ازین ماعدا شعوری و خبری نباشد انتهی
دیوان راجا باو منسوب ست این دو بیت از انجاست نظم روی که دیده ام من اندر عیان نگنجد ؛
حسن و جمال آن رو اندر جهان نگنجد ؛ پرواز مرغ قدسی جز لامکان نباشد ؛ این مرغ لامکانی اندر مکان نگنجد

و سید یوسف نیز در هنگامهٔ برهم زدن دهلی بدولت آباد تشریف آورده و در پنجم ماه شوال سنه ۷۳۱هـ احدی
وثلثین سبعمائة داعی حق را لبیک اجابت گفت مرقد منورش بیرون حصار روضه و مقبره واقع شده مزار
متبرکه است و بتقریب سید یوسف برخی از احوال فرزند ارجمند او حضرت سید محمد گیسو دراز قدس الله اسرارهم
مناسب بلکه واجب دیده شد از راه تیمن و تبرک اگرچه جا بجا احوال ایشان نوشته است وصف سید محمد ملقب بگیسو دراز از
قدس سره از اعاظم خلفای شیخ نصیر الدین محمود و مشاهیر اولیای هند است ولادت او چهارم رجب المرجب سنه ۷۲۱
احدی و عشرین و سبعمائه است نسبتش به بیست و دو واسطه بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم میرسد در عمر
چهار سالگی در واقعهٔ جلای دهلی همراه پدر بزرگوار نقل بدولت آباد کرده و در صغر سن بتعلیم مشغول شد
و شنیدن در خدمت جد خود میبود و جد و پدر او هر دو مرید سلطان المشایخ بوده فضائل و مناقب سلطان
المشایخ اکثر از زبان ایشان گوش کرد اما سلطان المشایخ ازین عالم رحلت کرده بودند ناچار داعیهٔ
ارادت شیخ نصیر الدین محمود که درین عصر خلیفهٔ راستین و وارث ولایت سلطان المشایخ بود قدس
الله اسرارهما در خاطر افتاد و اندیشه مند شد که از دولت آباد تا دهلی مسافتی بعید است چگونه توان
رسید ناگاه والدهٔ ماجده حضرت سید بتقریبی عازم دهلی شد حضرت سید همراه والده متوجه دهلی گردید
شرف خدمت نصیر الدین محمود دریافت و در عمر شانزده سالگی در ماه رجب ۷۳۶ سنه ست و ثلثین و سبعمائه بارادت
والا سعادت اندوخت و خدمت شیخ لازم گرفت و قدم در وادی ریاضت و مجاهده گذاشت
و بکسب علم رسمی هم اشتغال داشت برخی نزد سید شرف الدین کیتلی و بعضی پیش مولانا تاج الدین بهادر
اما بیشتر بخدمت قاضی عبد المقتدر بن قاضی رکن الدین الشریحی الکندی تلمذ نموده کتب تحصیلی را
بترتیب عبور کرد و بعد از ان بکلی متوجه علوم باطن گردید و مبادی سلوک را بنهایت وصول رسانید

چون واقعات خود پیش نصیر الدین بگذرانید شیخ میفرمود بعد هفتاد سال کودکی مرا از سر نو شنیده
است واقعات سابق را یاد دهانیده یکی از مریدان حضرت سید قدس سره محمد علی سامانی کتابی
جمع کرده مسمی بسیر محمدی در احوال حضرت سید و خلفا و مریدان ایشان در آنجا مینویسد که چون
ملک حاجی برادر خاله زاده خود مولانا علاء الدین اسندی را برای ارادت بر شیخ نصیر الدین آورد
شیخ او را مرید گرفت و فرمود ای ملک زاده ترا با من صحبت ممکن نیست و چیزی گفتن و شنودن
موافق صحبت یکی از یاران اختیار کن مولانا علاء الدین در اندیشه رفت شیخ بار دیگر همون کلمه
اعاده کرد مولانا علاء الدین گفت آن سید که گیسو دراز دارد و مولانا تا آنروز نام حضرت
سید را نمیدانست و گیسوهای حضرت سید بغایت دراز بود و تا زانو رسیده و چون در سماع می آمد
بر زمین می رسید شیخ نصیر الدین فرمود سید محمد گیسو دراز بیا ملکزاده را در صحبت خود نگاهدار و آنچه
تلقین کرده ام این را نیز نصیبه برسان آن وقت حضرت سید و مولانا علاء الدین یکجا بودند انتهی
و مولانا علاء الدین انصاری اسندی از مشاهیر مشایخ دکن در مقام آلند آسوده است و آلند بفتح
همزه بروزن بلند بمسافت دوازده کروه است از گلبرگه مرقد منور مولانا در آنجا گنبد و
عمارات عالیه دارد و زیارتگاه خلایق است راقم الحروف در سفر گلبرگه بزیارت خاک پاک
مولانا مستسعد گشت الحاصل کلام سیر محمدی ناظر است بر اینکه سبب ملقب حضرت سید گیسو دراز
آنست که ذکر کرده و شیخ عبد الحق دهلوی قدس سره میفرماید وجه شهرت او باین لقب آنچه
شنیده شد اینست که روزی سید با چندی دیگر از مریدان پالکی شیخ نصیر الدین محمود را برداشته
بودند در رفتن بر داشتن گیسوی سید بسبب درازی که داشت در پایه پالکی بند شد و او از رعایت

از بس استغراق محبت شیخ سجده کردن گیسو مقید نشد و همران وضعی که واقع شد مسافت بعید قطع
کرد بعد ازان که شیخ بر اینمعنی اطلاع یافت خوشحال شد و بر صدق عقیدت و حسن صفت او آفرینها
کرد و این بیت فرمود ؛ هر کو مرید سید گیسو دراز شد ؛ و الله خلاف نیست که او عشقباز شد
و جمهور مردم دکن حضرت سید را بنده نواز خوانند و گویا میرزا صائب این بیت را برای حضرت سید گفت
کردن از بندگی عشق کشش چون یوسف که بسلسله بنده نوازی دارد و شیخ نصیر الدین
محمود در مرض اخیر حضرت سید را خلافت ارزانی فرمود و در روز سوم از رحلت شیخ حضرت بر سجاده نشست
دعا لبانرا براه مولا دلالت نمود و چون سن شریف از چهل تجاوز کرد بتکلیف والده ماجده
تاهل پرداخت و چون عمر گرامی بهشتاد رسید در حادثه امیر تیمور بهجرت از وطن مالوف اختیار
کرد و هفتم شهر ربیع الآخر سنه ۸۰۱ احدی و ثمانمائه از دهلی برآمده و در هر شهر و مکان که میرسید حکام
اکابر آنجا همه مراسم استقبال و لوازم مهمانداری تقدیم رسانیدند و خلقی کثیر را تشنه راه شرف بیعت
اندوختند و در اواخر سال مذکور پرتو وصول بر سرزمین گجرات انداخته و چندی آن صوبه را بانوار
برکات منور ساخت و حکام خاص و عام آنجا همه در مقام اعتقاد و انقیاد بودند بعد ازان قصد
دولت آباد کرد سلطان فیروز شاه بهمنی خبر یافت که سید عالیمقام از جانب گجرات بدکن تشریف
می آرد بعضد الملک حاکم دولت آباد نوشت که از جانب ما نیازی گزرانی چون سید دولت آباد را
بمقدم گرامی مشرف ساخت عضد الملک سعادت ملازمت دریافت و از جانب سلطان فتوحے
گزرانید حضرت سید بزیارت والد ماجد پرداخت و در حدود سنه ۸۱۵ خمسه عشر و ثمانمائه عازم گلبرگه
گردید سلطان فیروز شاه که همواره خواهان مردم عزیز بود ازین بشارت شادمان گشته

از فیروز آباد که شهری نو بنا کرده دار الملک خود قرار داده بود بگلبرگه آمد و جمیع اولاد و امرا و
ارکان دولت را باستقبال فرستاده باعزاز و اکرام تمام بشهر در آورد و التماس کرد که این شهر را
بتوطن خود رونق بخشند حضرت سید ملتمس او را اجابت نموده سکونت اینجا اختیار کرد سلطان فیروز شاه
عالم کامل بود و در اکثر فنون خصوص اصول و حکمت طبعی و نظری مهارت تمام داشت و بخدمت میر
فضل الله انجو شاگرد رشید علامه تفتازانی این همه کسب فضایل نموده و در هفته روز شنبه و دوشنبه
و چهارشنبه درس میگفت بدین تفصیل زاهدی شرح تذکره در هیئت و اقلیدس در هندسه و شرح
مقاصد در علم کلام و مطول در علم معنی و بیان و قصد کرده بود که در دولت آباد رصد بندد
و حکیم حسن علی گیلانی و سید محمد کازرونی باتفاق علمای دیگر باین کار مشغول شدند لیکن بنابر
بعضی امور که یکی از انجمله فوت حکیم حسن علی بود کار رصد ناتمام ماند چون سلطان فیروز شاه حکیم
منش بود حضرت سید را در علوم ظاهری بآن مرتبه نیافت چندان توجه ننمود اما احمد خان برادر
سلطان فیروز شاه بخلاف برادر اعتقاد تمام پیدا کرده خانقاهی بنا ساخت و اکثر اوقات در
مجلس شریف حاضر شده از کلام صوفیه بهره میگرفت و هرگاه سماع میشنید حاضر گشته درویشان
خانقاه را بانواع احسان مینواخت تا آنکه سلطان فیروز شاه در سنه ثمان عشر و ثمانمائة [۸۱۸]
فرزند کلان خود حسن خان را که شاهزاده عیاش خفیف العقل بود ولیعهد گردانید و از عظمای روزگار
بهمنان او بیعت گرفته و نزد حضرت سید کسان فرستاد که در حق او دعای خیر کرده فاتحه بخوانند حضرت
سید جواب داد که چون شما با او بادشاهی داده اید بدعا و فاتحه فقیر چه حاجت سلطان فیروز شاه
دیگر باز کسان فرستاد و الحاح و ابرام نمود حضرت سید گفت کارفرمایان قضا و قدر تاج سلطنت

بعد از تو برادرت احمد خان نامزد کرده اند کوشش نمودن برای دیگری بیفایده است
سلطان ازین سخن متألم گشته آثار رنجش ظاهر ساخت و پیغام داد که خانقاه تو بقلعه نزدیکست
ازدحام خلق میشود از شهر بیرون باید رفت حضرت سید لاعلاج با اهل و عیال از آنجا بیرون آمده
در کنار شهر جائیکه الان مرقد منور اوست طرح اقامت ریخت معتقدان هجوم آورده خانه
در کمال تکلف جهت او ترتیب دادند و در سنه ۸۲۵ خمس و عشرین و ثمانمائه احمد خان سلطنت را
از فیروز شاه انتزاع نموده بطریقیکه محمد قاسم فرشته و دیگر مورخان گزارش نموده اند احمد خان
فی پنجم شوال سال مسطور بر اورنگ جهانبانی نشست و خود را سلطان احمد شاه خواند و بسبب آنکه ها
که در حق خود مشاهده کرد حضرت سید را عزت بسیار بجا آورده در حلقه ارادت در آمد و چندین قریه
و پرگنات از گلبرگه نیاز کرد تا این زمان که سلطنت تیموریه است اکثر قریات و پرگنات را [illegible]
اولاد او متصرف اند و بطبق اَلنَّاسُ عَلٰی دِیْنِ مُلُوْکِهِمْ خلایق دکن بجناب او رجوع آوردند
و سده سنیه را کعبه حاجات ساختند کافه مردم دکن اعتقاد عظیمی بحضرت سید دارند چنانکه شخصی
از اهل دکن پرسید که رسول الله بزرگتر است یا سید محمد گیسو دراز جواب داد که محمد رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم اگرچه پیغمبر خدا است اما سبحان الله مخدوم سید محمد گیسو دراز چیزی دیگر است و حضرت
سید بیشتر بصوم دوام میگذرانید و وقت چاشت و بعد از نماز ظهر درس میگفت و بیشتر درس
علم تفسیر و حدیث و سلوک میگفت و گاهی علم کلام و فقه درس گفته است و تمامی مولانا علاء الدین
گوالیاری برای ملاقات حضرت سید بگلبرگه آمده تمهید عین القضات و فصوص گذرانیده و خواسته است
که سوانح گذراند باین تقریب حضرت سید فرمود که من در دهلی سوانح را سبق گفته آغاز کردم

شیخ احمد غزالی رحمة الله علیه را در واقعه دیدم مرا گفت تا غایت کتاب من بگرفت تو میخواهی که
سبق گوئی گفتم شما پیش مردان نام بگرفته‌اید مردان از دچگونه گذرند شیخ گفت از بی نگذرند
اما مشغول مباشید عقب این شش ماه مراتب گرفت باز شیخ را در واقعه دیدم ایستاده میخندید و گفت
مشقت دیدی سالک شدم شیخ فرمود اکنون سبق بگوی فرمود وقتی از کنبایت بشهر حضرت میرفتیم
امساک باران بود مواشی بسیار در معرض تلف درآمده جانوران میخوردند زاغی بشاخی نشسته
میگفت اَللّٰهُمَّ یَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ وَسِعَتْ عَلَیْنَا رِزْقُنَا بِفَضْلِكَ یَا رَحِیْمُ یَا وَهَّابُ یَا کَرِیْمُ
یَا تَوَّابُ مُسْتَجِیْبُ یَا دَائِمُ که اهل زمین بمصیبتی رسیده است و زاغان را از فراخی رزق و نعمت لقمه شکر
زیادت شد و نسنتم که لُطْفُهٗ وَقَهْرُهٗ لُطْفٌ فرمود فتح کار من بیشتر از تلاوت قرآن و سماع بود
فرمود ذکر بسیار گویند تا در دل افتد و چون دل ذاکر شود زبان را باز دارید که اَلذِّکْرُ بِاللِّسَانِ
لقلقة و چون سیر در ذکر آید دل را باز دارید که اَلذِّکْرُ بِالْقَلْبِ وَسْوَسَةٌ وَالذِّکْرُ بِالسِّرِّ معاینة
دمی با بکه ربط بر دل بقوت زند با محافظت دم چنانکه دل بر گذرد آید در دهان بکشاید و چون فتح
شد مقصود حاصل گشت که لَا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ تصانیف حضرت سید ملتقط تفسیر قرآن بطور
سلوک تفسیری دیگر بطریق کشاف پنج جزو حواشی کشاف شرح مشارق بطور سلوک ترجمه مشارق
معارف شرح عوارف ترجمه عوارف شرح تعرف شرح فصوص شرح آداب المریدین عربی و فارسی
شرح تمهیدات عین القضاة وغیرها و در سواد گلبرگه تالابیست از حضرت سید نقل میکنند که فرمود
کسیکه درین تالاب غسل کند سعید میشود یعنی نیکبخت و از گناهان پاک میگردد اما عوام ساده لوح گویند
که حضرت سید فرمود کسیکه درین تالاب غسل میکند سید میشود و به نیت تحصیل سیادت غسلها بجای میآرند

انتقال حضرت بروز دوشنبه وقت چاشت شانزدهم ذیقعده سنه ۸۲۵ خمس و عشرین و ثمانمائه
واقع شده در گلبرگه مدفون است سلطان احمد شاه بهمنی گنبد رفیع الشانی بر مرقد شریف بنا کرده
مولف اوراق غره صفر سنه ۱۲۱۶ ست عشر و مائتین و الف بگلبرگه رسیده و بزیارت مزار فائض الانوار فراوان
فیوضات حاصل نمود مولانا فریدالدین ادیب قدس سره سر حلقه خلفای شیخ برهان الدین
غریب است چون سیزده روز قبل از انتقال شیخ برحمت حق پیوست شهرت نیافت هم از
طفولیت از حرکات و سکنات او امارات سعادت معاینه میشد از و منقول است که پانزده ساله
بودم که با عیال خورد در مجمعی نشسته بودم که آنجا سماع بود و در آن مجمع شیخ هم تشریف داشت خیال من مرا
در پای شیخ انداخت و در دل نیت کردم که اگر این شیخ صاحب ولایت است مرا نعمت قلت طعام
حاصل آید چون از آن مجمع باز گشتم حق تعالی حب دنیا بر دل من سرد کرد و قلت طعام به مثابه رسید
که در روزی یکتائی نان بمایه نیم سیر میتوانستم خورد و در سیزده سالگی بشرف ارادت سعادت اندوختم مولانا
آنروز که ارادت آورد شیخ فرمود این جوان در نظر من الطریقی آمده است که مرید یکساله نخست
پیر بوده باشد و هم شیخ در حق او فرمود خط تو با خط استاد برابر شده است وقتی دیگر زبان آورد
هر نعمت ظاهری و باطنی که دارم ترا تسلیم کردم و فرمود اگر فردا پرسند که در حضرت ما چه آوردی
گویم فرید را آورده ام از قاضی فریدالدین ادیب منقولست که گفت روزی پیش مولانا فریدالدین
ادیب رفتم دیدم تنهاست و گریه میکند بعد از آن بخود آمد عرض کردم که موجب گریه چه بود فرمود شنیدم
فرمان شیخ شده است که بعد از وفات بر جای شیخ بنشینم چگونه دلم باشد و کرا زهره که بجای شیخ
توان نشست از خدای خواسته ام که پیش از شیخ ازین عالم بروم آخر همچنان شد و سیزده روز قبل از

از وفات شیخ بیست و نهم محرم الحرام سنه ۷۳۸ ثمان و ثلثین و سبعمائه بر بالین خندوان خرامید قبر شریفش
بیرون حریم مقبره شیخ منتجب الدین زر زری زر بخش جانب غربست رحمة الله تعالی خواجه حسین قدس سره
مولد او شیراز پدرش سید محمود از اولیای کبار بود مرقدش در شیراز از دو دو پسر والا گهر بوجود آمد خواجه حسین
و خواجه عمر قدس الله سرهما خواجه حسین از تجارت اعراض کرد و بکمال شوق دست بسر پیر داد چون مولانا زین الدین داود
فرزند ارجمند خواجه حسین را اشتیاق فرزند در حرکت آورد و با برادر همه اهل و عیال رخت سفر بهندوستان
کشید و در حضرت دهلی با پسر ملاقات نمود و در حادثه تکلیف ساکنان دهلی مرکز با اهل و عیال
بدولت آباد آمد و عنقریب متوجه دار البقا گردید قبر پدر و برادر یعنی خواجه حسین و خواجه عمر بالای کوه
روضه مقدسه خارج از حصار در یک گنبد واقع شده مزار متبرک به و گویند پدر و برادر از
مریدان سلطان المشائخ نظام الدین اند شیخ زین الدین داود بن خواجه حسین بن السید محمود
الشیرازی قدس الله اسرارهم حسب حبا سجاده شیخ برهان الدین غریب از عظمای اولیای کبری این طائفه
عالیه هست صاحب کرامات ظاهره و علامات باهره و مجمع البحرین علوم ظاهری و باطنی ولادت با
سعادت او در حدود سنه احدی و سبعمائه در شیراز واقع شده مادر شریف در صغر سن وفات یافت والد
ماجد در کنار شفقت پرورش کرد و قائد توفیق او را در اوائل سن بزیارت حرمین شریفین کشید
و باین سعادت عظمی فائز گشت از آنجا که در پرده تقدیر نسبت ارادت او بجلیه توجه شیخ برهان الدین غریب
قدس سره مقرون بود از دیار عرب بهندوستان آورد نخست بدار الخلافه دهلی وارد گردید کلام الله شریف را
در فرصت قلیل یاد گرفت و کمر بتحصیل فضائل بربست و از علمای فحول دار الخلافه دهلی لاسیما
مولانا کمال الدین سامانه کسب علوم نمود و باعلی مدارج فضیلت بر آمد و حسینی که سلطان محمد تغلق

متوطنان دهلی را بدولت آباد روان کرد مولانا کمال الدین سامانه و شیخ زین الدین نیز بدولت آباد
تشریف ارزانی فرمودند در ایام شیخ زین الدین در آن دیار علما بسر میبردند و همواره بتدریس
علوم و تقدیم عبادت و قیوم می پرداختند و در ورع و تقوی جد و جهد تمام داشتند و از مشایخ
صوفیه بکلی مخلت و محترز می زیستند شیخ برهان الدین در عهد کوس مشیخت میزد و علما سرود
و سماع او را بلا دا علی رسیده بود و شیخ زین الدین از استماع این اخبار مستنفر می بود و زبان
از طعن میکشود تا آنکه مشکلات چند از علوم بر سبیل امتحان بخدمت شیخ برهان الدین نوشت و
اجوبه شافیه یافت و انکار با اعتقاد مبدل گردید در سنه ثلث و ثلثین و سبعمائه برفاقت مولانا
رکن الدین عماد کاشانی مولف نفایس المآثر بخدمت شیخ برهان الدین دریافت و دست
انابت بداد شیخ در وقت بیعت فرمود ای فرزند مرید بایسته گیری روزیکه نظام الحق و الدین
مولانا حسام را بارادت مشرف ساخت فرمود در تکمیل مرید کوششی نه و تکمیل شیخ زین الدین در
خدمت شیخ مرصاد العباد را گذرانید و ریاضت شاقه کشید در اندک فرصت منازل سلوک طی
کرد و منتهای معارج صعود نمود و بتاریخ بیستم شهر ربیع الآخر روز عرس سلطان المشایخ قدس سره
سنه سبع و ثلثین و سبعمائه بعطای خرقه خلافت ممتاز گشت بعد سه روز از رحلت شیخ المکرم
با اصحاب مطابق وصیت بر سجاده خلافت نشست و مقتدای اهل عصر و مرجع خاص و عام گردید و مروج
طریقه پیر خود حضرت بزرگانی کرد در هنگامیکه امرای دولت آباد از سلطان محمد بغی ورزیده اسمعیل مخ را
بسلطنت برداشتند و سلطان محمد از دهلی برای دفع این فتنه بدولت آباد آمد سلطان اکثر متوطنان
دولت آباد را همراه یکی از امرا بجانب دهلی روان ساخت و با شیخ زین الدین هم این سلوک پیش

آورد امیر حسن صاحب فوائد الفواد گوید آدینه ماه ذی الحجه سنه ۷۴۷ سبع واربعین وسبعمائه بندگی مخدوم بسلامت دهلی بمصاحبت لشکر سلطان محمد روان شدند و کمینه و چند یار دیگر تا حد ایلوره همراهان رفتیم انتهی و بعد وصول دهلی مزارات با برکات آنجا را زیارت کرد و شیخ نصیر الدین محمود و دیگر خلفای سلطان المشایخ و اکابر دهلی را ملاقات نمود و فیضها برگرفت و خلق کثیر در حلقه ارادت در آمد از انجمله شیخ الاسلام صدر الدین مفتی دار الخلافه دهلی که از اسباط شیخ شهاب الدین سهروردی بود و مولانا نور الدین امام شیخ درباره او فرمود نور کاشف فی الدارین و او چند جزو کلام الله را بخدمت شیخ بتصحیح قرات نمود و بامامت نماز مامور گشت ارشاد المریدین را تصنیف اوست راقم الحروف آنرا مطالعه کرد کتابیست لطیف متضمن مطالب عالیه و مقاصد عالیه طالبان باید که این کتاب را با خود نگاه دارند و بران کار بند شوند منقولست که روز دوشنبه سلخ شهر ربیع الاول سنه ۷۴۹ تسع واربعین وسبعمائه شیخ فرمود که دو ماه شد که هر روز یک ختم کلام الله بروح پر فتوح سلطان المشایخ میکنم و هر بامداد بعد ادای صلوة فجر با این روضه مقدسه مشغول میباشم امروز بعنایت رب العالمین جلشانه و دستگیری شیخ الاسلام برهان الدین که مرا باین درگاه تفویض فرموده فراوان فضل و کرم مشاهده کردم و این بیت از مرقد مطهر سلطان المشایخ استماع نمودم فرد بیا بیا ای حسن خود که جانم از تو آسوده است * تو حسن من که افزودی خدا حسنت بیفزاید و آخر الامر سلطان محمد رحمه الله درباره شیخ نوشت که ما ایشانرا مختار کردیم اگر خواهند به دهلی اقامت ورزند و اگر خواهند بحرمین محترمین زادهما الله تعالی تشریف برند زاد و راحله مهیا کرده میشود و اگر خواهند رجوع بدولت آباد کنند سلطان محمد عنقریب بر نواحی ٹهٹه فوت کرد سلطان

فیروز بر تخت فرمانروائی نشست و بر جناح استعجال سایه وصول بر ساحت دهلی افگند و نهم ماه صفر یوم الاثنین سنه اثنی خمسین و سبعمائه شرف خدمت شیخ دریافت و التماس کرد که دهلی را باقامت خود مشرف سازند شیخ فرمود ای خداوند عالم مرا بگذار که بر آستانه خواجه خود یعنی شیخ برهان الدین بیرم رعایت شما درباره من همین بس است سلطان روز دیگر سامان سفر از نقد و جنس ارسال داشت شیخ زین الدین بقصد زیارت مرقد منور شیخ فرید الدین گنجشکر اراده اجودهن کرد شیخ نصیر الدین محمود و دیگر خلفای سلطان المشائخ و اکابر و شاهزادها و امرا تا حوض شمسی مشایعت بر آمدند شیخ نصیر الدین محمود در کنار حوض شمسی مستقبل قبله نشسته دعای فرد خواند و عمامه از سر فرق شیخ زین الدین بر داشته عمامه خود را بر سر او گذاشت و بعضی تبرکات از سلطان المشائخ و از خود تسلیم نموده نبود یعنی پرداخت شیخ زین الدین با جودهن روان شد روز داخل شدن اجودهن صاحب سجاده شیخ محمد بن شیخ علاء الدین بن شیخ فرید الدین گنجشکر قدس الله اسرارهم بر طبق بشارت شیخ فرید الدین باستقبال بر آمد باوجود کبر سن که عمر گرامی از صد متجاوز بود ادب و احترام در اقصی غایت بجا آورد شیخ زین الدین شبانه روز در گنبد شیخ فرید الدین در بسته مشغول ماند غیر از اوقات نماز بر نمی آمد و شبانه روز چهار قرآن ختم میکرد در عرصه سه روز مجموع دوازده قرآن ختم کرد و قریب یکماه در اجودهن اقامت ورزید و وقت رخصت صاحب سجاده بعضی تبرکات شیخ فرید الدین عنایت فرمود و تا یک منزل مشایعت نمود شیخ زین الدین در حین معاودت دکن بعزم زیارت خواجه بزرگ معین الدین چشتی سر راه اجمیر گرفت و بعد وصول آنمقام واجب الاحترام یکهفته در روضه منوره خلوت گزید و روزی چهار ختم مجموع بست و هشت قرآن

ختم کرد و فیوضات فراوان اندوخت و مردم بسیار بسعادت ارادت مشرف شدند از آنجا
متوجه دکن گردید و بعد از طی مراحل و قطع منازل دولت آباد را بمقدم فیض توام رشک بهشت
برین ساخت و در این ایام خلایق آن دیار قاطبةً رجوع آوردند و سلاطین و امرا غاشیهٔ عقیدت
بر دوش کشیدند هنگامیکه بهرام خان مازندرانی حاکم دولت آباد بغی ورزید و سلطان محمد شاه بهمنی
لشکر کشید و بهرام خان از معرکه رو تافته خود را بسرعت برق و باد بقلعه دولت آباد رسانید
و سلطان یلغار کرده بدو کروهی بدولت آباد رسیده در فکر محاصره شد بهرام خان در
گرداب حیرت افتاده شب لباس را تغییر داده بمنزل شیخ زین الدین رفت و چاره کار پرسید
که اگر فرمان شود قلعه را گرفته اعلام مدافعه برافرازم و اگر امری دیگر سزاوار حال باشد ایماء شود
تا بدان قیام نمایم شیخ فرمود المستشار مؤتمن آنچه بهبود شما در آن است میگوییم بقلعه
درآمدن و در بروی خود بستن از حزم و عافیت اندیشی مستبعد است زن و فرزند را همراه
گرفته از اموال و اسباب قطع نظر باید کرد و توقف را مستلزم هلاک دانسته همین ساعت راه گجرات
پیش باید گرفت بهرام خان در منزل شیخ نشسته زن و فرزند را پیغام فرستاد که جریده بیدرنگ
بیایند تا زیارت کرده از انفاس متبرکه استمداد همت نموده باز بقلعه درآیم متعلقان و ملازمان
او محل اعتماد بودند معامله را فهمیده بسرعت اسپان را زین کرده و مردم ضروری را سوار کرده
بمنزل شیخ آوردند و شیخ دست مبارک بر پشت بهرام خان کشیده گفت سوار شو بتوفیق الله
سلامت شما الحال شما خواهد بود بهرام خان متوجه گجرات شد. سلطان محمد شاه بر این آگهی یافته
تا سرحد گجرات یلغار نمود و چون بگرد بهرام خان نرسید غضبناک بدولت آباد برگشت و از تعنتی با شیخ

زین الدین علاوه رنجش سابق گردید چه پیش ازین در اول سلطنت همه مشایخ حاضرانه و دعا به
باسلطان محمد شاه بیعت کردند مگر حضرت شیخ که بواسطه شرب خمر و ارتکاب مناهی با او بیعت نکرد
و گفت سزاوار ریاست خلق کسیست که در حفظ شعارات محمدی کوشیده سرّاً و علانیةً
پیرامون مناهی نگردد و سلطان بعد معاودت از تعاقب بهرام خان صاحب خاص خود را
نزد شیخ فرستاد که در مجلس من حاضر شود بعد ازان قاضی شهر را فرستاد که بهر نوع شیخ را نزد
من بیارید و اگر بیاید بر خلافت من اقرار کند و دستخط ثبت نماید شیخ جواب داد وقتی سیدی
و دانشمندی و مخنثی بدست کفار افتادند رئیس کفار گفت هر که بت را سجده کند او را امان دهد و الا
گردن زنند اول دانشمند را تکلیف کردند دانشمند بر آیه کریمه إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ
عمل کرده بت را سجده کرد بعد ازان سید را تکلیف نمودند سید گفت حجتی که دانشمند بیان
کرد حجت من هم هست و مع ذلک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جد من است مرا نگذارد
وسجده به تقدیم رسانیدن چون نوبت مخنث رسید گفت تمامی عمر من در ارتکاب ناشایسته گذشت
گذشت نه دانشمندم نه سیدم سرمایه من لا اله الا الله محمد الرسول الله نیست اگر این هم
از دست دهم فردا حال من چه باشد اگر سر از تن جدا کنند من بت را سجده کردنی نیستم شیخ
شیخ بعد از بیان این حکایت فرمود من مخنث بلکه بدتر ازان مخنث اگر مجلس تو حاضر شوم
با سخلافت تو اقرار نمایم چون این حرف بسلطان رسید در خشم شده قاضی شهر را فرمود شیخ را
بگو که در شهر من نباشد شیخ بی توقف مصلی بر دوش انداخته متوجه روضه مقدسه شده بیرون
مرقد شیخ برهان الدین قدس سره مصلی بینداخت و نشست و گفت حالا مرد باید که مرا اینجا

بعجب ماند سلطان از تشددی که کرده بود پشیمان گشت و سجده شیخ گفته فرستاد که قدم رنجه
نرود بعد از ان شیخ در روضه اقامت کرد کرتی دیگر سلطان محمد بدست خود این بیت
نوشته مصحوب صدر الشریعت نزد شیخ فرستاد ؎ من زان توام تو زان من باش ؎
خوش باشد عشق اتفاقی ؎ شیخ گفت اگر سلطان محمد شاه غازی در حفظ احکام
شریعت محمدی نیکو شد و شراب خانها از ممالک محروسه برانداخته بطریق پدر عمل کند و در
حضور خلق شراب نخورد و قضاة و علما و صدور را امر نماید که در امر معروف و نهی منکر
جهد جمیل نمایند از زین الدین فقیر دوست تر کسی نخواهد بود و این رباعی بدست مبارک نوشت

تا من نبریم بهانه جوئی نکنم   خیره سنگدلی و تنک خوئی نکنم
آنها که بجای من بد بسیار کردند   گر دست رسد بجز نکوئی نکنم

سلطان محمد شاه از خطاب غازی که بر زبان اقدس جاری شد خوشدل گردید حکم فرمود
که آنرا بر القاب او بیفزایند و بی آنکه در آنوقت میان ایشان ملاقات واقع شد دیگر بار
مراجعت نمود و دکانهای شراب فروشی از جمیع ولایت دور کرده در ترویج شریعت
غرا مساعی جمیله مبذول داشت و دزدان و مفسدان دکن که مشهور آفاق بودند و
قطع طریق شعار خود ساخته رواحل و قوافل میزدند همگی همت بدفع آنها گماشته بحکام
اطراف اشارت فرمود که حدود خود را از دزدان و رهزنان پاک ساخته سرها را بجهت
عبرت و مجرائی خدمت روانه درگاه سازند و حکام حسب الامر مساکن دزدان برآمده
در مدت شش هفت ماه اثری از ان طائفه واجب الدفع نگذاشتند و قریب بست هزار سر

دزد و حرامی بگلبرگه آورده در حوالی شهر ازان سرها چبوتره ها بستند دراهها از دست
رهزنان ایمن گشت از آنجا که سلطان محمد این کارها محض برای خوشنودی خاطر شیخ
زین الدین بظهور میرسانید بر آئینه پیوسته با حضرت شیخ ابواب مراسلات و مکاتبات مفتوح
داشته لوازم اخلاص و اعتقاد بجای شیخ نیز از امر معروف و نهی منکر او خوشحال شده همیشه
مکاتبات بلطف بقلم می آورد و ملک راجه سپه سالار سلاطین فاروقیه برهانپور مرید شیخ زین الدین
است و از و خرقه ارادت و اجازت یافت ملک راجه در اوائل حال از پیشگاه فیروز شاه فرمانروای
دهلی بحکومت تهانیسر من مضافات خاندیس سرفرازی یافته در سنه اثنین و سبعین و سبعمائه
بان سرحد شتافت و بحسن تدبیر و ضرب شمشیر راجهاء سران آن ملک را مطیع و منقاد خود ساخت
و رفته رفته دستگاه سلطنت بهم رسانید و در سنه احدی و ثمانمائه جهان فانی را وداع نمود
پسر بزرگ خود نصیر خان را ولیعهد ساخت و خرقه ارادت و اجازت که از شیخ زین الدین
یافته بود باو تفویض کرد و همچنین در مدت دویست سال و کسری که بادشاهی خاندیس در آن
خاندان بود و خرقه ارادت و اجازت بطناً بعد بطن بهر که ولیعهد میشد باو میرسید تا آنکه بهادر شاه
بن راجه علیخان که خاتم آن ملوک است آن خرقه یافت و نصیر خان شهر برهانپور بکناره
آب تپتی بنام شیخ برهان الدین غریب و مقابل آن زین آباد آن طرف آب بنام شیخ زین الدین
در یک روز بنا نهاد ببرکت حضرتین علیهما الرحمه و حسن اعتقاد نصیر خان معموری شهر برهانپور
در اندک فرصت بجائی رسید که شرح و وصف نتوان کرد و امروز باقی است و زین آباد هم
قصبه عظیم شد امیر حسن یکی از مریدان شیخ زین الدین ملفوظات شیخ را جمع کرده مسمی بهدایة القلوب

پارهٔ ازان کتاب درین جریده نقل کرده می آید امیر حسن گوید شبی بنده کمینه پرسید که
این بیت چه معنی دارد **نظم** کفی حزنا بالواله الصب ان یری ∴ منازل من یهوی
معطلة قفرا ∴ بس است غم عاشق دیوانه اینکه ببیند منازل محبوب را از محبوب خالی
فرمود مشایخ برای این نشسته اند که باطن مریدان را بذکر حق معمور گردانند بلکه بحق لا یسعنی
ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن چون باطن کسی بحق یا بذکر حق
معمور گشت فهو المراد و اگر نعوذ باشد معطل باند هیچ مصیبت و حزن بالاتر ازان نباشد مردی
پرسید معنی این دو بیت چیست **نظم** یا عاذل العاشقین دع فئة ∴ اضلها الله کیف
ترشدها ∴ وفی فؤاد المحب نار هوی ∴ احر نار الجحیم ابردها ∴ احقر العباد آزاد گوید
هر دو بیت از ابی الطیب متنبی شاعر مشهور عرب است ترجمه اش اینکه ای ملامتگر عاشقان
بگذار گروهی را که گمراه کرد ایشان را خدا تعالی چگونه راه نمائی آن گروه را و در دل عاشق
آتش عشق است که گرمترین آتش دوزخ سردترین آتش عشق است امیر حسن گوید
حضرت شیخ فرمود آتش دوزخ با آتش عشق کجا برابر آید ابراهیم علیه السلام را گفتند نمرود آتشی
عظیم افروخته است ترا دران آتش خواهد انداخت گفت چه باک نار قلبی احر من نار
نمرود ∴ و چون فردای قیامت بحکم وعده لاملئن جهنم دوزخ را آکنند که هل
امتلات دوزخ گوید هل من مزید پس جملگی مومن و کافر را در آرند که وان منکم الا
واردها چون دوزخ نور مومنان ببیند بگریزد و فریاد کند که جز یا مومن فان نورک
اطفاء ناری یعنی بگذر ای مومن پس بدرستی که نور تو خاموش کرد آتش مرا پس مومنان

بگذرند و آتش در کافران چسپد فرمود کسانیکه در طلب دنیا گرد هوا و حرص می پویند بستور فراش میمانند پرده های غفلت در دیده شان فرو کشیده اند میدانند که مگر راهی قطع کرده اند چون ناگاه پرده بردارند خود را هم در قدمگاه نخستین یابند قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا فرمود نصیحت بطریق کنایه باید گفت بحکایتی و نظیری حسب الحال کسی چون صریح گویند خصومت باشد نه نصیحت چه نصیحت او فضیحت خصومت آنچه در خلا گویند نصیحت و آنچه در ملا گویند فضیحت و آنچه صریح گویند خصومت سلطان المشایخ نظام الدین فرمود کلامنا اشارة فاذا صار عبارة صار جبار یکی پرسید اگر مریدی جای پیوند داشت و آن پیررا باطل و مدبار دیگری پیوند تواند کرد فرمود او را فرض است با دیگری پیوند کردن زیرا که اگر مردی سمتی نماز گزارد چون دانست که قبله سمت دیگر است همران سمت ماندن روا نباشد و مقصود از قبله توجه بحق است که ابراهیم علیه السلام گفت إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ و حق از جهات منزه است و چنانکه کعبه قبله ظاهر است محمد صلی الله علیه وآله وسلم قبله باطن هر که توجه آنحضرت کرد بحق إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللّٰهَ وَمَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّٰهَ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ و همچنین صحابه کرام رضی الله عنهم أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَيِّهِمُ اقْتَدَيْتُمُ اهْتَدَيْتُمْ و آنانکه نور متابعت رسول علیه السلام یافته اند هر یکی قائم مقام مصطفی و قبله طالبان خداست و این طائفه را علامتی است که با وجود حلم و رفق در ایشان هیبتی باشد چنانکه با رعیانی پیغمبر را علیه الصلوة والسلام خطاب میکنند

لَو اطَّلعتَ علیهِم لَوَلَّیتَ مِنهُم فِرارًا ولَمُلِئتَ مِنهُم رُعبًا اما کسانیکه شیخی را از خود گرفته اند
واز شیخی را از خود گرفته اند واز شیخی کمال نیافته قبله ساختند متابعت ایشان محض ضلالت است بیت
اینهمه شیخان خر این ست پر پیچ بنانند بت زر پرست ٭ فرمود در کار دین متابعت بهترین از خود باید کرد
واین ظاهرست که در کار دنیا متابعت کمتری از خود مثلاً مردی دو لیست تنکه دارد اگر او
خواهد بر طریق کسی زندگانی کند که چار صد تنکه حاصل دارد فضیحت شود و پس او را باید که بر طریق
کسی رود که صد تنکه حاصل دارد و صد تنکه دیگر در صدقات و خیرات دهد تا هم دنیا خوش گذرد و هم
دین فرمود نیکمردان تربیت مریدان از عورت مرضعه آموخته اند اگر مرضعه از ناخوردنی ها پرهیز کند
مزاج فرزند صالح شود والا آنچه او خورد در فرزند اثر کند فرمود مردان خدا بتعلیم الهی چیزها که در علم و
عقل خلق نگنجد لاجرم تکفیر و تضلیل کنند کاروان از مصر بیرون آمد مهتر یعقوب در کنعان گفت واو که
اِنِّی لَاَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَولَا اَن تُفَنِّدُونِ او را گفتند تَاللّٰهِ اِنَّکَ لَفِی ضَلَالِکَ القَدِیمِ
سوگند خوردند و اِنَّ و لام تاکید در آوردند و اضلال را تقدم وصف کردند دیگر قصه موسی و خضر
در نبوت خضر اختلافست بعضی نبی گفته اند و بعضی ولی و موسی علیه السلام پیغمبر مرسل صاحب
شریعت و کلیم الله و با چندین کمالات از خضر علیه السلام صحبت خواست جواب یافت اِنَّکَ لَن
تَستَطِیعَ مَعِیَ صَبرًا. اِنَّ برای تحقیق است و لن برای نفی تاکید بکدام علم اینچنین حکم توان کرد
موسی علیه السلام میگوید سَتَجِدُنِی اِن شَاءَ اللّٰهُ صَابِرًا وَلَا اَعصِی لَکَ اَمرًا با چندین
وفور علم بان اِن شَاءَ اللّٰهُ مقید میکند و خضر بی تامل حکم میکند و سه جا این امر را مکرر میسازد آخرها
ش که خضر علیه السلام گفته بود قُلُوبُ العَاشِقِینَ لَهَا عُیُونٌ ؛ تَرَی مَا لَا یَرَاهُ النَّاظِرُونَا ؛

فرمود هر که قناعت را ترک دهد و بحرص مبتلا شود شیطان او را سنگ فلاخن سازد و هر جا
که خواهد اندازد فرمود نان تنگ پخته میشود دو دو تو و نان سطبر پخته میشود و نه دو تو فرمود حمل
آنجا باشد که حق تعالی فرماید وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ و بخود اضافه میکند که ما برداشتیم ایشان را
در ملک و ملوک و این را در عالم ظاهر مثالست درخت میوه دار دو نوعست بعضی تنه دار و قوی
چون خرما و نغزک که بار خود را خود حامل است و بعضی بی تنه و ضعیف چون انگور که بار او دیگر
حامل است هر که کارهای خود را بحق حواله میکند ضرورت او را برگیرند و افتاده نگذارند و از همه
حال و مقامات بگذرانند و حامل او عنایت حق باشد فرمود وقتی پیش دانشمندی تعلیم میکردم
روزی شکایت ابنای روزگار در میان آمده دانشمند فرمود مولانا زین الدین این عالم کون و
فسادست و اینجا راحت مطلبی با قصه دیروزه بشنو در خانه ما درختی هست گل بسیار کرده است
از سبب شیرینی و لذتی که در ماده گلهاست پرندگان حقیر و ضعیف بیرون از قیاس جمع آمده
بودند گنجشکان پیدا شده بودند و آن پرندگان ضعیف را خوردن گرفتند ناگاه گربه که در خانه
بود قصد گنجشکان کرد گنجشکان ترسیده پریدند ناگاه سگی آمد و قصد گربه کرد گربه بگریخت
پسرک برخاست و از سبب گربه سگ را رنجانید من میخواستم که بسبب سگ پسرک را رنجانم
مادر او نگذاشت اکنون ببین مولانا مرا مطلوبی دیگر پسرک را مطلوبی دیگر مادر او را مطلوبی
دیگر وَکُلُّهُمْ اَجْرًا ذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ فرمود هر کسی را در عزلت نیت مختلف است
ادنی اینکه از شر خلق خلاص یابد و از این یک پایه بالا آنکه شر خود را از خلق دور دارد فرمود
الصُّوفِيُّ لَا يُجَاوِزُ مُصَلَّاهُ یعنی همه همت و نهمت او جز بندگی خدا تعالی نباشد فرمود

کلمات المشائخ جنود الله تعالی فی الارض سالکان بدین جنود بر نفس و شیطان او
ظفر یافته اند فرمود حق تعالی خواجگان ما را همه وقت یاری کرده است وکذلک حقاً
علینا نصر المومنین فرمود بندگان را از جناب باری تعالی سراسر ابتلاست مثلاً چون
بول بیرون آید وضو فرمود نجاست جای دیگر و شستن جای دیگر اگر مخرج بول نشویند روا
باشد زیرا که لم از دوام شرعلیست و چون منی بیرون آید غسل فرمود حکم شد که تحت کل شعرة
جنابة بول باتفاق نجس و رخروج آن وضوست و منی باختلاف ظاهر در خروج آن غسلست
تا معلوم شود که سراسر ابتلاست فرمود لا تزن الخلق بمیزان نفسك وزن نفسك
بمیزان المومنین لتری فضلهم و افلاسك یعنی وزن کن خلق را تراز وی نفس خود
و وزن کن نفس خود را بترازوی ارباب یقین تا ببینی افزونی سرمایهٔ ایشان و تهیدستی
خود عزیزی از مریدان شیخ زین الدین اولاً کتابی نوشت مسمی بدلیل السالکین مشتمل بر
کلمات قدسیه و ثانیاً کتابی در سلک تحریر کشید بنام حبة القلوب من مقال المحبوب
و ثالثاً کتابی تالیف کرد و هبة الحبة نام نهاد و بعد مراجعت شیخ از دهلی این نسخه بنظر راقم الحروف
رسیده فواید بست و پنج ملاقات در قید قلم آورده آغازش هفتم ماه رجب سنه خمس و خمسین و سبعمائة
تا آخر ایام جناب شیخ رحمة الله تعالی در اینجا منبسط گشتی سخن در عشق و محبت افتاد فرمود ٥
ز عقل اندیشه ها زاید که مردم را بفرساید گرت آسودگی باید برو عاشق شو ای غافل
پس چه باید کرد در حصول عشق باید کوشید و در پناه عشق باید افتاد و تا از همهٔ فهما و مخفیها نجات
یابند و هیچ راهی سوی حق نزدیکتر از راه عشق نیست بو الفضولی سوال کرد عشق عطائی است

یا تحصیلی فرمود ارسال انبیا و تنزیل کتب و انظار اولیا همه برای تعلیم و تحصیل عشق است
بی نور اتباع رسول صلی الله علیه و آله و سلم بی نور ولایت شیخ این را نتوان یافت زیرا که
شیاطین الجن والانس را نهایت نیست بی ولایت یکقدم برداشتن نتوانند قُلْ اِنْ کُنْتُمْ
تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِیْ یُحْبِبْکُمُ اللّٰهُ بعده روی آن بو الفضول کرد که آنچه شما فرمودید
آن همه است اما آنرا چندان بقا نباشد زیرا که در حمایت نور ولایت و نبوت نیست بعد آن
ولایت و نور از صفت ضلال خارج اند اِنَّکَ تَهْدِیْ اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ سخن درین افتاد
که مجرد را چندان تعلقی نیست فرمود بزرگی بود گربه داشت هر بار که طعام پیش آن بزرگ
میکشیدند گربه باستادی فریاد نکردی روزی طعام پیش آن بزرگ کشیدند یاران دیگر هم
بر سر طعام نشسته بودند گربه آمد و جست قطعه گوشت از کاسه ربود آن بزرگ گفت گربه
حرکتی غیر عادت کرد تفحص کنید یاری در پی رفت دید که بچها آورده است باز آمد و حال آن گربه
باز گفت آن بزرگ فرمود تا آن ساعت که تنها بود التفات بهیچ سو نمیکرد و اکنون که بچها آورد
فضیحت شد سخن در حیله افتاد فرمود که در آن شر مطلوب نباشد مشروع است چنانکه اگر
هر چه را طلب آمده باشد و او را ملاقات مطلوب نیست از سبب مخالفت طبع یا بیم عیب و نمیمه
یا تهمت او را او داد و غلامی او فرستد آن غلام دست بر دیوار یا در نهد و گوید خواجه اینجا
دور دل اشارت بسوی دست خود کند یا خواجه بر اسپی سوار شود و گویند خواجه سوار شده است
این چنین حیله درست باشد اما حیله که در آن شر مطلوب باشد حرام است این هر دو را نظیر در
کتاب الله است مشروع در قصه حضرت ایوب علیه السلام که اگر حد اقامت کند ظلم باشد و اگر

سوگند افتد و ممنوع در قصهٔ مهتر داود علیه السلام قوم او را فرمان شد که روز شنبه صید ماهی
نکنند و در آن وقت روز شنبه روز عبادت بود چنانچه امروز آدینه قوم حیله کردند و مغاکها
کافتند شنبه ماهی پر شدی یکشنبه میکشیدند در باب عمل بی ریا فرمود درویشی بتلاوت
کلام الله مشغول بود دزد بیرا دید که درون خانه می آید آیتی برای شنوانیدن دزد بلند خواند
دزد چون دانست که کسی بیدار است بازگشت خواب بر درویش غلبه کرد و در خواب دید
گوئی قیامت قائم و فرمان شد که اعمال بندگان بسنجید در نوبت درویش چون تلاوت
آن شب سنجیدند آیتی که بلند خوانده بود نسنجیدند درویش گفت اینهم تلاوت منست گفتند
این آیت برای حق نخواندی فرمود عمل هرچند مخفی باشد اخلاص در آن زیاده تر وقتی دزد درویشی
در خانقاه هیزمی از صحرا آورد هرچند میسوخت آتش در نمیگرفت چون تفحص کردند معلوم شد که
درویش در آوردن هیزم از تعب راه دیوار مولانا زین الدین را تکیه گاه ساخته بود قاضی
صدر الدین مفتی دار الخلافت دهلی و مرید حضرت شیخ گفت اگر ریاضات جمیع مشائخ بمیزان
امتحان سنجید کفهٔ مجاهدهٔ آنحضرت راجح آید معهذا او حوصلهٔ وسیعه و زنی نداشت شیخ زین الدین
روز یکشنبه بست و پنجم شهر ربیع الاول وقت نماز عصر در سنه اثنی و سبعین و سبعمایه قدم به
معمورهٔ اخروی گذاشت لفظ ملاذ تاریخ یافته اند در مرض موت مطلقا چیزی تناول نکرد
همین آب میخورد درین ایام نماز با قیام ادا کرد و هیچ سنتی و نفلی و مستحبی فرو نگذاشت تا سجده به
دستار استیاده می بست شخصی عرض کرد که درین محل قیام از شما ساقط است فرمود باز می
حدیث عمل کرده باشم مَنْ تَعَمَّمَ قَاعِدًا وَتَسَرْوَلَ قَائِمًا ابْتَلَاهُ اللهُ بِبَلَاءٍ لَا دَوَاءَ لَهُ و بدین ایام شخصی

عرض کرد که هوائی کوه روضه بسیار سرد است در خانه دولت آباد تشریف باید فرمود گفت
بگذارید که بر آستانه شیخ باشم آخر همین جا خواهند آورد و این بیت برخواندے اگر جنازه سعدی
بکوی دوست برند زهی حیات نکونام و مردنی بسعادت ٭ روز نقل خواجه شهاب الدین
خادم و بعضی یاران شیخ برهان الدین مثل مولانا شمس الدین فضل الله و مولانا تاج الدین احمد
و غیرهم حاضر بودند مولانا شهاب الدین عرضکرد که یاران عرضی دارند اگر فرمان شود گزارش
نمایند فرمود داشتم باز یاران تصریح کردند که وصیتی باید کرد و کسی را خلیفه باید ساخت که وصیت
مبارک است خدمت شیخ بر شیخ برهان الدین وصیت کرده بود ساکت ماند کسی را خلیفه نکرد و جانت
مرید گرفتن نداد چون وقت نماز دیگر آمد زمانی مغلوب شد مولانا شهاب الدین خادم پای مبارک
گرفت و عرضکرد که مخدوم وقت نماز دیگر رسیده است بمجرد آنکه این حرف بگوش مبارک رسید مستعد شده
بر مصلی آمد و نماز تمام اداکرد و بعد از ادای فرض سر مبارک بسجده گذاشت و جان شیرین بجان
آفرین سپرد مصرعه اگر میرد کسی باری چنین مرگ ٭ خوابگاه ملائک پناهش درون حصار
روضه مقدسه علیحده از مقبره شیخ برهان الدین غریب قدس سره شاه جلال الملقب
بگنج روان قدس سره از بزرگان قدما و خاصان درگاه کبریا است قدوم او
در این دیار بر زبان قدوم بزرگان چشتیه مقدم میدارند و میگویند ملفوظات شیخ بتاراج
حوادث رفت بنابران احوال او مفقود گشت اما بزرگی و ولایت او طبقه بعد طبقه بتواتر
رسیده و امروز مرقد منورش مهبط انوار برکات و کعبه حاجات ارباب حاجت است و عمارت
عالی دارد و در دامان کوه مطبوعی واقع شده مشرف بآبگیر عمیق و سیعی که دعوی همچشمی با محیط اعظم

می‌آید و اطراف آنگیر را دیوار سنگین زینه وار کشیده اند و نهایت متانت بکار برده و در موسم برشکال
این مکان دل نشین کیفیت خاص بهم میرساند و آنچه میگویند که این شاه جلال همین شیخ جلال الدین
تبریزی ست که ذکر او در کتب مشایخ چشت بسیار واقع شده بسبب تقاضی شیخ نجم الدین صغری شیخ
الاسلام دهلی ازان شهر درآمده اصلی ندارد چه شیخ جلال الدین تبریزی از دهلی به آمده به بنگاله
رفت و در همانجا بعالم عقبی خرامید شیخ عبد الحق دهلوی در اخبار الاخیار مینویسد قبر شیخ
جلال الدین تبریزی در بنگاله است یزار و یتبرک به شیخ غوثی حسن در گلزار ابرار و شیخ
ابو الفضل در اکبرنامه مینویسد که خوابگاه او در بندر دیو محل از بنگاله واقع شاه خاکسار قدس
سره مولد او بیجاپور و از دودمان سیادت است سلسله ارادتش بشیخ عبد القادر
جیلانی رضی الله عنه میرسد باین طریق شاه خاکسار مرید شاه مهتاب و او مرید شاه
منتجب الدین و او مرید شاه رکن الدین نوری و او مرید شاه امان الله و او مرید شاه حیدر الدین
و او مرید شاه بدر الدین حقانی و او مرید شاه عبد الوهاب محرم راز و او مرید عبد الرحمن
شاه کونین و او مرید سید نسیم الدین صاحب دوست و او مرید سید زین العابدین و او مرید
سید عبد الرزاق و او مرید پدر بزرگوار خود حضرت شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنه
شاه خاکسار مجذوب طور بود خلائق در خدمت او اعتقاد کلی داشتند در کوه روضه
مقدسه سکونت اختیار کرده در اواسط سلطنت عالمگیر پادشاه رخت سفر بعالم باقی
بربست و در تکیه خود مدفون گردید امروز آن مکان جای با صفائیست و در موسم
ابر باران این قطعه زمین را امتیازی دیگر است و تمام کوهستان روضه بسبب سبزه

با این خوبی گل نمیکند و درینجا انگبیر دلپذیریست که اطراف آن کوه احاطه کرده مگر در سمت
برآمد آب که درین طرف سدی بسته اند بلند و در موسم برشکال این انگبیر حسن عجیبی پیدا می کند
گویا آئینه ایست و در موسم سبز با نگین الماس است و رخانه مینا کار و ازین انگبیر نهری عظیم
کنده بروضه آورده اند اکثر شهر را آب ازین نهر میرسد مخفی نماند که قبر سلطان اورنگ زیب
عالمگیر انار الله برهانه در حظیره شیخ زین الدین قدس سره واقع شده تا این پادشاه
عالیجاه از غایت ظهور مستغنی از زمان آرائی خانه بیان سبب ولادت او در سنه ۱۰۲۷
سبع و عشرین والف و جلوس او در سنه ۱۰۶۸ ثمان و ستین والف ظل حق تاریخ است
و انتقال او بجوار لایزال در سنه ۱۱۱۸ ثمانیه عشر و مائه الف عالمگیر از جهان رفت تاریخ و
درین مکان اشرف دو نظام الملک مدفونند یکی نظام الملک برهان شاه بحری والی
احمد نگر که احوال او در امور حین مفصل بقلم آورده اند و فاتش در سنه ۹۶۱ احدی و ستین
و تسعمایه اگرچه استخوان او را بکربلا نقل کرده اند اما بقیه جسد همین جا خاک گردیده و بر قبر او
گنبدی ساخته اند و امروز باقیست و در سال مذکور سلطان محمود والی گجرات و اسلام شاه
فرمانروای دهلی نیز ازین عالم رحلت کردند مولانا غلام علی پدر محمد قاسم فرشته صاحب
تاریخ مشهور گوید **نظم** سه خسرو را زوال آمد بیکسال ؛ که هند از عدل شان دارالامان بود
یکی محمود شاهنشاه گجرات ؛ که همچون دولت خود نوجوان بود ؛ دوم اسلام شاه سلطان دهلی
که در هندوستان صاحبقران بود ؛ سوم آمد نظام الملک بحری ؛ که در ملک دکن خسرو نشان بود
ز من تاریخ فوت این سه خسرو ؛ چه می پرسی زوال خسروان بود

دوم نظام الملک آصفجاه بن غازی الدین خان فیروز جنگ بن عابد خان
روح الله ارواحهم تا ماهچه لوای سلاطین اسلام بر سواد هندوستان تافته امیری
باین جلالت شان بر مسند امارت قدم نگذاشته اختر طالع این صاحب اقبال از
آغاز عمر تا انجام بر مدارج ترقی صعود نمود و از عهد عالمگیر تا عهد محمد شاه در هر عصر رکن رکین
سلطنت و مدار المهام خلافت بود و قریب سی سال بایالت تمامی صوبجات دکن پرداخت
و ممالکی که قلمرو چندین سلاطین ذوی الاقتدار بود از کنار دریای نربدا تا اقصای
سیت بند را بیشتر در قبضهٔ تصرف داشت و فتوحاتیکه حیرت دیده رزم آزمایان روزگار
باشد بعرصهٔ ظهور آورد ارباب استحقاق را بخیرات و مبرات فراوان نواخت سادات
و علما و مشایخ دیار عرب و ماوراء النهر و خراسان و عجم و عراق و هند آوازهٔ قدردانی
استماع یافته رو بدکن آوردند و در خور قسمت حظی از احسان عام اندوختند ولادت
او در سنه ۱۰۸۲ اثنین و ثمانین والف و ابتدای ایالت دکن در سنه ۱۱۳۲ اثنین و ثلثین و مایه والف
و گلگشت بساتین بهشت چهارم جمادی الاخری روز یکشنبه آخر وقت عصر سنه ۱۱۶۱ احدی
و ستین و مایه والف زیر خیمه در سواد برهان پور واقع شد نعش مطهرش بروضهٔ مقدسه آورده
پایان مرقد شیخ برهان الدین غریب قدس سره مائل جانب قبله بخاک سپردند در اوقات
فراغ از مهمات ملکی متوجه شعر میشد و آصف تخلص میکرد و از نتائج طبع وقاد است

تا شهید خنجر مژگان یارم کرده اند	وله	سرمه در چشم قیامت از غبارم کرده اند
افسوس که با طبع بتان نیست گوارا		ای باغ وفا آب و هوائیکه تو داری

از خصائم مطلب مطلب دیگر بخیال ولہ این قدر ہست کہ آہوی گمان رم نکنند

و درین سال محمد شاہ فرمانروای ہندوستان و اعتماد الدولہ قمر الدین خان

وزیر اعظم نیز بعالم جاودانی خرامیدند راقم الحروف گوید **نظم**

سہ رکن ممالکت ہند از جہان رفتند	فتاد حیف سہ دریگانہ از کف دہر
برای رحلت ہر سہ یافتم تاریخ	نماند شاہ زمان با وزیر و آصف دہر

و ایضاً راقم الحروف گوید بتعمیہ **نظم**

گشت تاریخ چون کشیدم آہ	موت شاہ و وزیر و آصفجاہ

دیگر متوجہ ہشت تاریخ یافتہ ام توافق اسم نظام الملک و توافق مدفن و توافق

سہ رکن عظیم الشان از کشور ہندوستان و توافق مرتبہ احاد و عشرات یعنی احدی

و ستین و توافق اسم مورخ سابق و لاحق از عجائب اتفاقات بر ضمیر آئینہ نظیر

ہوشمندان جلوہ نماست کہ نامہ پردازان را در طرح توالیف اغراض مختلفہ منظور میباشد

و خلاصہ اغراض اینست کہ اگر صاحبدلی نظر التفات را بر جادہ سطور جولان دہد ز ازنده

نقوش را بدعای خیر یاد آرند و ایمنی و ہستی جلوہ ظہور بر وجہ احسن بنیاید کہ علم بحال

مؤلف حاصل باشد بنا علی ہذا این زاویہ نشین خمول خود را روشناس مطالعہ

کنندگان میسازد فقیر غلام علی المتخلص بآزاد الحسینی نسباً و الواسطی اصلاً و البلگرامی

مولداً و منشاءً و الحنفی مذہباً و الچشتی طریقۃً در تاریخ بست و نہم صفر سنہ ۱۱۱۶ الست و عشر و مائۃ

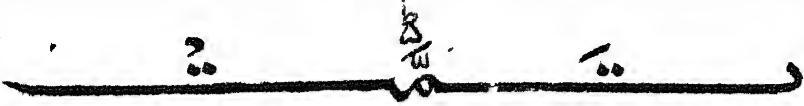
و الف لباس ہستی پوشید و در ریعان آگاہی سر رشتہ تحصیل علم بدست آورد و کتب درسی

از بدایت تا نہایت در حلقہ درس استاذ المحققین میر طفیل محمد بلگرامی طاب ثراہ
مرتب گردانید و لغت و حدیث و سیر نبوی و فنون ادب وغیرہ از خدمت قدسی
منزلت علامہ دہر مرحوم جدی و استاذی میر عبد الجلیل بلگرامی طاب مضجعہ اخذ نمود و عروض
و قافیہ و بعضی فنون ادب وغیرہ از خدمت والا درجت میر سید محمد خلف الصدق
علامہ مرحوم مرقوم تلمذ کرد و در سنہ ۱۱۳۷ سبع وثلثین ومایة والف شرف بیعت جناب مستطاب
سید العارفین میر سید لطف اللہ المعروف بشاہ لدھا بلگرامی قدس سرہ اندوخت و
در سنہ ۱۱۵۰ خمسین ومایة الف مطابق کلمہ سفر از بلگرام بارادہ حرمین شریفین زادہما اللہ
شرفاً و کرامۃ برآمد و در سنہ ۱۱۵۱ احدی وخمسین ومایة الف مطابق کلمہ عمل اعظم این سعادت
عظمی حاصل کرد در مدینہ منورہ علی منورہا الصلوٰۃ والتحیۃ بخدمت شیخنا و مولانا الشیخ
محمد حیات السندی المدنی الحنفی مد اللہ ایام حیاتہ وافاض علینا من برکاتہ صحیح بخاری
قرأت نمود و اجازت صحاح ستہ و دیگر کتب حدیث فراگرفت و در مکہ معظمہ صحبت
شیخ عبد الوہاب الطنطاوی المصری المکی المتوفی فی سنہ ۱۱۵۷ سبع وخمسین ومایة والف نور اللہ مرقدہ
دریافت و برخی از فوائد علمی کسب نمود و در سنہ ۱۱۵۲ اثنین وخمسین ومایة والف مطابق کلمہ
سفر بخیر عنان بجانب ہند معطوف داشت و از راہ بندر سورت سری بدیار دکن
کشید و از ان سال تا حین تحریر این کلمات کہ سنہ ۱۱۶۱ احدی وستین ومایة والف
است درین دیار بطور وارستگی بسر میبرد امیدوارست کہ فردای قیامت
در زمرہ خدام این عترت کرام محشور شود ربنا اغفرلی ولوالدی انت

وَلِیّ فی الدُّنیا وَالآخِرَةِ تَوَفَّنِی مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِی بِالصّالِحِین

وَآخِرُ دَعْوانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ

رَبِّ الْعَالَمِین



کتب خانۂ جامعۂ عثمانیہ

۱۔ اراکین مجلس اعلیٰ، مجلس انتظامی، مجلس نظامتی ایک وقت میں پانچ کتابیں ایک ماہ کے لئے اپنے پاس رکھ سکیں گے۔
۲۔ اساتذہ جامعہ، ناظمین شعبہ جات و نصاب، پانچ کتابیں مع عہدہ داران جامعہ ایک ماہ کے لئے اپنے پاس رکھ سکیں گے۔
اور ایم اے ریسرچ اسکالر، اور دار الترجمہ کے ترجمہ کرنے والے، ایک وقت میں دو کتابیں لے سکیں گے۔ اور تحقیقاتی کاموں کے لئے
۳۔ طلباء ایم اے، ایل ایل بی، ایک وقت میں دو کتابیں اپنے پاس رکھ سکیں گے۔
طلباء بی اے کے لئے صرف ایک کتاب تین ہفتہ کے لئے دی جائے گی۔ طلبہ انٹرمیڈیٹ کو بحساب
ایک کتاب دو ہفتہ کے لئے دی جائے گی جو بحفاظت واپس کرنا لازم ہے۔
۴۔ مدت مقررہ پر کتابیں واپس نہ کی جائیں تو جرمانہ عائد کیا جائے گا۔
ایک آنہ یومیہ فی کتاب دیر کا لیا جائے گا۔
۵۔ بشرط موقع کتابیں کرائے پر دی جائیں گی لیکن ضمانت لازم ہے۔
بے احتیاطی سے اگر کوئی کتاب گم ہو جائے تو اس کی قیمت
۶۔ کتابیں گم ہو جائیں یا خراب ہو جائیں تو مستعیر ذمہ دار ہوگا۔
۷۔ کتابوں پر کسی قسم کا نشان یا حاشیہ نہیں لگایا جائے گا۔
۸۔ قلمی نسخے اور حوالے کی کتابیں جاری نہیں کی جائیں گی۔ فقط